

اصل صلاحیت جهانی در آینه دیوان کیفری بین‌المللی

دکتر سیدقاسم زمانی dr_gh_zamani@yahoo.com

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

هاله حسینی اکبرنژاد

فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد حقوق بشر

تاریخ تصویب: ۸۷/۷/۱۷

تاریخ دریافت: ۸۷/۴/۱۲

چکیده

ماهیت تکمیلی صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، متضمن نوعی هماهنگی و پویایی در ساختار قضائی و تقنینی نظام‌های ملی است تا دولت‌ها بتوانند اولویت خود را در رسیدگی و تعقیب جرائم بین‌المللی محفوظ دارند. با وجود اینکه درباره اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی در اساسنامه دیوان مقرر صریحی وجود ندارد، اما انتظار می‌رود که با افزایش تعداد دولتهایی که بر صلاحیت دیوان گردن نهاده‌اند و نیز امکان ارجاع وضعیت از جانب شورای امنیت به دیوان، اعمال اصل صلاحیت جهانی نیز با اقبال دادگاه‌های ملی مواجه شود و حدود و ثغور آن اصل در رویه قضائی دیوان معین گردد. نیز فراتر از آن، آثار صلاحیت تکمیلی دیوان بر نظام‌های قضائی ملی در رسیدگی به جنایات بین‌المللی از جمله مباحث مهم است که زمینه تعدیل موانع و رفع معضلات پیش روی اصل صلاحیت جهانی را فراهم خواهد آورد. به این ترتیب انتظار می‌رود، مقابله با بی‌کیفری جرائم بین‌المللی، موجب ایجاد و تقویت رابطه‌ای موزون و هماهنگ میان صلاحیت‌های دادگاه‌های ملی و دیوان کیفری بین‌المللی گردد.

واژگان کلیدی: دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت جهانی، جنایات بین‌المللی، صلاحیت

تکمیلی، حقوق بشر، بی‌کیفری

در سال‌های اخیر، با وقوع مکرر مخاصمات مسلحانه (بین‌المللی و غیر بین‌المللی) و قربانی شدن میلیون‌ها نفر زن و مرد و خردسال و کهنسال و گرفتاری آنها در گرداب اضطراب و ناامنی، ایده‌ی مقابله با چنین رفتارهای وحشیانه و بی‌رحمانه تقویت شده تا آنجا که به موجب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی «فجیع‌ترین جنایاتی^۱ که موجب تشویش جامعه بین‌المللی می‌شود، نباید بدون مجازات بماند و تعقیب مؤثر مرتکبین آن جنایات باید با اتخاذ تدابیری در سطح ملی و نیز تقویت همکاری بین‌المللی تضمین گردد.»

دیوان کیفری بین‌المللی که اساسنامه آن از اول ژوئیه ۲۰۰۲، قوت اجرایی یافت و اینک ۱۰۸ دولت به عضویت آن درآمده‌اند (تا تاریخ پانزدهم آوریل ۲۰۰۹) امید به مقابله با جرایم بین‌المللی را افزون ساخته است. ژنوسید، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و تجاوز به عنوان مهم‌ترین جرایم بین‌المللی، مشمول صلاحیت این مرجع قرار گرفته‌اند و دیوان در رسیدگی به آنها، «مکمل» نظام‌های قضائی ملی قلمداد شده است.

اصل صلاحیت تکمیلی، یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد دیوان کیفری بین‌المللی است که رابطه میان دیوان و مراجع قضائی ملی را تنظیم می‌کند. به موجب این اصل دیوان در رسیدگی به جنایات بین‌المللی در صورتی به اعمال صلاحیت می‌پردازد که دادگاه‌های داخلی «مایل» یا «قادر» به رسیدگی نباشند (ماده ۱۷ اساسنامه رم). بنابراین در وهله نخست این حق و شاید وظیفه دولت‌ها است که صلاحیت کیفری خود را بر کسانی که مسؤول ارتکاب جنایات بین‌المللی هستند، اعمال نمایند.^۲ تکمیلی بودن صلاحیت دیوان علاوه بر اینکه، بر اولویت صلاحیت دولت‌ها در تعقیب و مجازات جرائم بین‌المللی مبتنی است، ملاحظات مربوط به مؤثر بودن و کارآمدی رسیدگی‌ها را نیز در خود نهفته دارد. به واقع دولت‌ها دسترسی بیشتری به ادله، مدارک، شهود و منابع مورد نیاز برای تحقیق و تعقیب جرائم بین‌المللی را دارند و این نظام به عنوان مکانیزمی عمل می‌کند که دولت‌ها را در

۱. تقسیم‌بندی جرایم به جنایت، جنحه و خلاف که در نظام کیفری بسیاری از کشورها معمول است در حقوق بین‌الملل محلی از اعراب ندارد. نظام حقوق بین‌الملل کیفری هنوز آنقدر توسعه نیافته است که به مدرج ساختن و طبقه‌بندی جرایم بین‌المللی از حیث میزان مجازات مبادرت ورزد. بنابراین در تحقیق حاضر واژگان جرم یا جرایم بین‌المللی و جنایت یا جنایات بین‌المللی به صورت مترادف مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

۲. اینک به تدریج پیشگیری و مجازات جنایات بین‌المللی فراتر از حق و امتیاز، در حال تبدیل شدن به تکلیف و تعهدی بین‌المللی است. این امر بیانگر فرایند توسعه و تحول حقوق بین‌الملل کیفری و تأثیرگذاری آن بر سیستم‌های قضائی ملی است. برای مطالعه بیشتر رک: لیون الکساندر سیسیلیانوس، مسئولیت دولت در عدم پیشگیری و مجازات جنایت بین‌المللی، ترجمه دکتر سیدعلی هنجنی، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۶، ۱۳۸۶، صص ۲۲۵ الی ۲۴۱.

ایفای مسئولیت اولیه‌شان ترغیب و آنها را آماده می‌کند تا به تحقیق و تعقیب مهم‌ترین جنایات پردازند. البته در صورت عدم رسیدگی یا انجام رسیدگی‌های غیرحقیقی از سوی دولت‌ها، دیوان به ایفای وظایفش مطابق اساسنامه مبادرت خواهد ورزید.^۱

تکمیلی بودن صلاحیت دیوان مبین این واقعیت است که تعقیب جرائم بین‌المللی توسط نهادی مثل دیوان ممکن است به تنهایی برای تحقق عدالت کافی نباشد و اقدام دادگاه‌های ملی در خاتمه بخشیدن به بی‌کیفری جنایتکاران بین‌المللی از چنان اهمیتی برخوردار است که نباید از آن چشم پوشید. از جمله راهکارهای فائق آمدن بر این پدیده شوم، تداوم اجرای اصل «صلاحیت جهانی» دادگاه‌های ملی است. از سوی دیگر حرمت نهادن بر اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی تأثیری شگرف در تشویق دولت‌ها به عضویت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی است، چرا که چنان عضویتی به هیچ وجه نافی صلاحیت مراجع قضائی ایشان در مقابله با جرائم بین‌المللی نخواهد بود.

اصل صلاحیت جهانی به هر یک از کشورها اجازه تعقیب مجرمینی را می‌دهد که نه در قلمرو حاکمیت آنها مرتکب جرم شده‌اند،^۲ نه از اتباع آنها هستند،^۳ نه به منافع حیاتی و اساسی آنها تجاوز کرده‌اند^۴ و نه علیه اتباع آنها مرتکب جرم شده‌اند.^۵ تنها معیار مطرح برای اعمال صلاحیت در این مورد «محل دستگیری مجرم» است.^۶ (خالقی، ۱۳۸۱، صص ۵۳-۴۷) (میرمحمد صادقی، ۱۳۸۳، صص ۷۶-۶۱)

۱. مفهوم صلاحیت تکمیلی دیوان و جنبه‌های مختلف آن در اسناد تنظیم شده توسط ارکان دیوان کیفری بین‌المللی به تفصیل مطرح شده است. برای اطلاعات بیشتر رک:

Group of experts, ICC-office of the Prosecutor, The Principle of Complementarity in Practice, Informal Expert Paper, 2003; and Paper on some Policy issues before the office of the Prosecutor (September 2003).

۲. اصل صلاحیت سرزمینی «Territorial Principle» عبارت است از صلاحیت کیفری دولت نسبت به جرایم ارتكابی در قلمرو آن. این اصل مهم‌ترین و قدیمی‌ترین اصل در تعیین صلاحیت کیفری است و با حاکمیت دولت‌ها سازگار است.

۳. اصل صلاحیت شخصی فعال «Active Personality Principle» که دولت را برای رسیدگی به جرایم ارتكابی توسط یکی از اتباع خود صالح می‌گرداند.

۴. اصل صلاحیت واقعی «Protective Principle» هر دولت در برابر جرایمی که امنیت داخلی یا خارجی او را تهدید می‌کند حتی اگر این جرایم در خارج از قلمرو آن و توسط بیگانگان ارتكاب یافته باشد، خود را واجد صلاحیت می‌داند.

۵. اصل صلاحیت شخصی منفعل «Passive Personality Principle» ممکن است دولتی با استناد به این که قربانی جرم، تبعه آن کشور است خود را صالح به رسیدگی بداند.

۶. حضور متهم یا دستگیری وی در قلمرو دولت، از سوی برخی حقوقدانان شرط لازم برای اعمال صلاحیت جهانی شمرده شده است که از آن به «صلاحیت جهانی مشروط» یا «مقید» تعبیر می‌شود. در مقابل برخی منوط شدن اعمال صلاحیت جهانی به حضور متهم را مغایر با اختیار دولت‌ها در تعقیب جنایتکاران بین‌المللی می‌دانند

در تعریف اصل صلاحیت جهانی، گفته شده، اصلی است که به دولت‌ها اجازه می‌دهد صلاحیت کیفری خود را بر افرادی اعمال کنند که مرتکب جنایاتی علیه حقوق بین‌الملل شده‌اند و در عین حال نسبت به آن افراد اصول صلاحیتی سنتی و مرسوم قابل اعمال نمی‌باشد (Meron, 2006, p. 118). در حقیقت، این اصل برای رفع خلأ ناشی از عدم قابلیت اعمال اصول دیگر، به وجود آمده است و این همان جنبه فرعی یا ثانوی اصل صلاحیت جهانی است. (O'keefe, 2004, p. 754)

اکنون که دیوان کیفری بین‌المللی، پس از تلاش‌های زیاد، سرانجام برای تحقق آرمان‌های بلند بشری از جمله تحقق عدالت و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی شکل گرفته (برای مطالعه بیشتر رک: زمانی، ۱۳۸۱) و با لحاظ تکمیلی بودن صلاحیت این مرجع در رسیدگی به جنایات بین‌المللی جایگاه اصل صلاحیت جهانی و اقدام دادگاه‌های ملی برای تعقیب مرتکبین این جنایات قابل تأمل است. برخی از مهمترین سؤالات مطرح در این باره عبارت می‌باشند از اینکه:

آیا رابطه‌ای که میان اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی و اصل صلاحیت تکمیلی در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی ترسیم شده، مجال را برای تعقیب مؤثر جنایات بین‌المللی فراهم می‌آورد؟ آیا وجود دیوان به عنوان مرجع قضائی دائم، جامعه بین‌المللی را از اقدام دادگاه‌های ملی در اعمال اصل صلاحیت جهانی بی‌نیاز می‌کند؟ و اینکه با وجود دیوان کیفری بین‌المللی، آینده‌ای برای اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی قابل تصور است؟

مقررات مندرج در اساسنامه رم، در تبیین رابطه این دو اصل صلاحیتی از اهمیت بالایی برخوردار می‌باشد تا آنجا که به نظر برخی از حقوقدانان قوانین شکلی و ماهوی اساسنامه دارای چنان پتانسیلی است که عاملی برای تحریک و ترغیب دولت‌ها در اعمال صلاحیت جهانی محسوب می‌شود و انتظار می‌رود که بتواند برخی از موانع مطرح در مؤثر بودن رسیدگی‌ها بر مبنای صلاحیت جهانی را تا حدودی تعدیل و جایگاه این اصل را بیش از پیش تقویت کند.

مبحث اول: دیوان کیفری بین‌المللی: دادگاهی بدون صلاحیت جهانی؟!

دیوان کیفری بین‌المللی، پس از تلاش‌های زیاد سرانجام برای تحقق بخشیدن به ایده‌های بلند بین‌المللی شکل گرفت در حالی که ملاحظات سیاسی اعضای جامعه بین‌المللی آن را احاطه کرده است و ناگزیر باید در میان مناسبات و روابط حاکم بر جهان به حیات خود ادامه دهد. یکی از مباحث مهم از بدو تأسیس دیوان و پس از آن، کشف این حقیقت بوده است که آیا تدوین کنندگان اساسنامه، دیوان را از جنبه «صلاحیت» برای رسیدن به اهداف پیش‌بینی شده برای آن مجهز و مهیا نموده‌اند یا خیر؟ (Bekou and Cryer, 2007, p. 49) و آیا آن طور که انتظار می‌رفت صلاحیت دیوان، صلاحیتی جهانی است یا با توجه به محدودیت‌های مقرر در اساسنامه،^۱ این دادگاه فقط دارای صلاحیت سرزمینی یا شخصی می‌باشد؟

در جریان مذاکرات کنفرانس رم، بحث‌هایی در زمینه ماهیت صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و به طور مشخص‌تر در مورد ضرورت تدوین پیش شرط‌های اعمال صلاحیت دیوان انجام شد. در مورد ماهیت صلاحیت دیوان دیدگاه‌های مختلفی در پیش‌نویس اساسنامه مطرح شده بود. این اختلاف نظرها از سویی مربوط به کشورهایی بود که خواهان اعطای صلاحیت جهانی به دیوان بودند و در سوی دیگر کشورهایی قرار داشتند که رضایت دولت‌های ذی‌ربط را برای اعمال صلاحیت دیوان لازم می‌دانستند. (فروغی، ۱۳۸۶، ص ۳۱۲)

در کنفرانس دیپلماتیک رم، مخالفتی وجود نداشت که جنایات مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، یعنی ژنوسید، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی مطابق حقوق بین‌الملل عرفی موضوع اصل صلاحیت جهانی قرار دارند و به بیان دیگر تدوین کنندگان اساسنامه بطور ضمنی قائل بودند که برای رسیدگی به جنایاتی نظیر ژنوسید و... در دادگاهی رضایت دولت سرزمینی یا دولت متبوع ضروری نیست. با وجود این رعایت برخی ملاحظات سیاسی و احترام به حاکمیت دولت‌ها، نمایندگان را بر آن داشت که رژیم «رضایت» را به عنوان محدودیتی بر صلاحیت ذاتی دیوان اعمال نمایند (Abass, 2006, pp. 370-371) و این در حالی است که اگر دیوان را به عنوان یک دادگاه کیفری تصور کنیم که

۱. ماده ۱۲ اساسنامه: «... ۲- در حالت ماده ۱۳ بند الف یا ج (ارجاع توسط دولت عضو یا شروع تحقیق توسط دادستان)، دیوان در صورتی می‌تواند صلاحیت خود را اعمال نماید که حداقل یکی از دولتهای ذیل عضو این اساسنامه باشند یا صلاحیت دیوان را بر طبق بند ۳ پذیرفته باشند: الف) دولتی که در قلمرو آن فعل یا ترک فعل مورد نظر روی داده... ب) دولتی که شخص مورد تحقیق یا تعقیب تبعه آن است.»

وظیفه‌اش تعقیب و محاکمه افراد متهم به ارتکاب جنایات بین‌المللی است. آنگاه این دادگاه باید دارای صلاحیت اجباری باشد تا احتمال فرار مرتکبین از اجرای عدالت به حداقل ممکن برسد. از این منظر اگر موضوع مشمول صلاحیت دیوان، محدود به جنایات شناخته شده بین‌المللی گردد و روند رسیدگی دیوان نیز منصفانه و عادلانه باشد، علی‌الاصول هیچ دولتی چه عضو و چه غیرعضو نباید اعتراضی مشروع و قانونی به اعمال صلاحیت دیوان بر اتباعش داشته باشد. اما نکته مهم آنجا است که تصور دیوان کیفری بین‌المللی به عنوان دادگاه کیفری ناب و خالص، بدون در نظر گرفتن روابط و ملاحظات سیاسی و دیپلماتیک جهان معاصر که آن را احاطه کرده است، قطعاً تصویری واقعی و کامل نخواهد بود.

بند اول) دیدگاه مخالفان اعطای صلاحیت جهانی به دیوان کیفری بین‌المللی

از آنجا که بحث در مورد صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بسیار جنجال برانگیز و شدید بود، پیش‌بینی صلاحیت جهانی برای دیوان در اساسنامه واجد این معنا بود که دیوان برای محاکمه هر کس که در سرزمین یکی از دولت‌های عضو یافت شود، اگر جرم در جای دیگری ارتکاب یافته باشد و حتی اگر متهم تبعه دولت عضو هم نباشد، دارای صلاحیت است. چنین دیدگاهی با دو ایراد مواجه بود: نخست آنکه برخی دولت‌ها احساس می‌کردند که این راه حل بسیار بلند پروازانه بوده و احتمالاً باعث عدم استقبال از اساسنامه می‌گردد، زیرا در عمل، صلاحیت جهانی به ندرت توسط کشورها اعمال می‌گردد و بسیاری از کشورها احتمالاً ترجیح می‌دهند بنا به دلایل سیاسی یا سایر دلایل از قبول صلاحیت جهانی اجتناب کنند. دوم آنکه برخی کشورها به مشروعیت دادگاهی بین‌المللی که بتواند اعمال صلاحیت جهانی کند، خدشه وارد کردند. (فروغی، همان، ص ۳۱۵)

ایالات متحده آمریکا، مخالف اعطای هر شکل از صلاحیت جهانی بود که به دیوان کیفری بین‌المللی داده شود و تأکید داشت که دیوان نباید چنین صلاحیتی داشته باشد. (Schabas, 2004, p.75) دولت آمریکا با نظام صلاحیتی‌ای در دیوان کیفری بین‌المللی موافق نبود که در شرایط و اوضاع و احوال خاص نسبت به امریکایی‌ها بدون رضایت دولت آمریکا قابل اعمال باشد.^۱

۱. برخی از حقوقدانان قابل هستند که در سال ۲۰۰۱ با استقرار دولت بوش، مخالفت آمریکا با دیوان کیفری بین‌المللی شدت گرفت و نهایتاً به اعلام انصراف قطعی این کشور از تصویب اساسنامه (پس گرفتن امضا) منجر شد. اگر دیوان کیفری بین‌المللی واجد صلاحیت جهانی بود، احتمالاً دولت آمریکا با شدت بیشتری، صلاحیت جهانی را هدف می‌گرفت. خصوصاً پس از نظر دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه پرودیا، به نظر برخی

علاوه بر ایالات متحد آمریکا، معدود دولت‌های قدرتمند دیگری در جهان هستند که در ملاحظات توأم با نگرانی آمریکا در مورد امکان اعمال صلاحیت دیوان بر اتباع آنها به عنوان دولت‌های غیر عضو شریک می‌باشند، اگرچه در عمل مانند آمریکا چنین هجمه‌ای به دیوان نداشته‌اند. دولت‌های چین و هند در این خصوص نمونه‌های شاخصی هستند. (Bekou and Cryer, op. cit., p.54)

چنانکه دیوان می‌توانست، بدون رضایت دولت هند بر جنایات بین‌المللی ارتکاب یافته در کشمیر، صلاحیت جهانی اعمال کند احتمالاً موضع این دولت نسبت به دیوان خصمانه‌تر می‌شد، (Ibid) البته موضع فعلی آن نیز با تردید و تزلزل بسیار همراه است. دولت چین نیز به نظر قابل قبول می‌آید که مخالفتش با صلاحیت جهانی دیوان قدری عملی‌تر و پرسروصداتر باشد، زیرا برخی از اتباع آن در معرض تعقیب دیوان قرار خواهند گرفت، به همین دلیل چین همواره با ابراز مخالفت‌های شدید دولت آمریکا با دیوان موافق بوده، به رغم اینکه در بحث‌ها و مناظرات مطرح چندان شرکت فعال نداشته است و شاید اقدام آمریکا به گونه‌ای بوده که چین را از مداخله مستقیم بی‌نیاز کرده است. (Jianping and Zhixiang, 2005, pp. 609-612)

روسیه نیز در مواجهه با دیوان موضع مرددی را به نمایش گذاشته است؛ البته در صورت امکان اعمال صلاحیت دیوان بدون رضایت آن، احتمالاً در مورد جنایات ارتكابی در چین موضع مشابهی با آمریکا پیدا می‌کرد. (Tuzmukhamedov, 2005, p. 621)

علاوه بر دولتهای مذکور، مکزیک، اندونزی، و ژاپن نیز با اعطای صلاحیت جهانی به دیوان مخالف بودند. در واقع دلیل مخالفت آنها این بود که این دولتها به جای یک دیوان دارای صلاحیت جهانی، دادگاهی با قابلیت صلاحیتی ضعیف و سمبلیک می‌خواستند (Abass, op. cit, p. 372) فراتر از رضایت دولتها، قادر به انجام اقدامی در آینده نباشد.

بند دوم) دیدگاه موافقان اعطای صلاحیت جهانی به دیوان کیفری بین‌المللی

در جریان مذاکرات اساسنامه، برخی استدلال می‌کردند که هر آنچه که دولتها می‌توانند انفراداً در چارچوب نظام‌های قضائی ملی خود انجام دهند در یک مجموعه

صلاحیت جهانی اندکی از اهمیت خود را از دست داد و منتقدان امریکایی در مورد نظام دیوان کیفری بین‌المللی، صریحاً تردیدهایی درباره صلاحیت جهانی مطرح نمودند و البته نکته مهم این نیست که نظر ایشان صحیح است یا خیر، بلکه باید در نظر داشت که نظریه اهمیت و فایده صلاحیت جهانی بدون اینکه مورد تحلیل صحیح قرار بگیرد، مورد حمله و تهاجم قرار گرفته است. (Bekou and Cryer, op. cit, 54.)

بین‌المللی نیز می‌توانند به طور جمعی انجام دهند. در نتیجه اگر آنها دارای حق اعمال صلاحیت جهانی نسبت به جرایم خطرناک ژنوسید، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی باشند، لزوماً آنها می‌بایست قادر به ایجاد یک دیوان بین‌المللی نیز باشند که بتواند چنین صلاحیتی را اعمال کند. (فروغی، همان، ص ۳۱۳) این پیشنهاد از سوی دولت آلمان مطرح گردید. نماینده آلمان اظهار داشت که هر دولت می‌تواند صلاحیت کیفری ملی خود را در مورد جنایات مذکور اعمال نماید صرف‌نظر از اینکه آیا دولت سرزمینی یا هر دولت دیگر رضایت به اعمال چنین صلاحیتی داشته باشد یا خیر؟

بنابراین دلیلی وجود ندارد، دیوان - که بر مبنای معاهده تعداد زیادی از دولت‌ها تأسیس شده است - در وضعیت مشابهی با دولت‌ها نباشد. همچنین صلاحیت جهانی در نظر گرفته شده برای دیوان کیفری بین‌المللی، صلاحیت جهانی مطلق بود تا دیوان صرف‌نظر از اینکه محل ارتکاب جرم، تابعیت مجرم یا مجنی‌علیه و حتی محل دستگیری جرم مرتبط با یکی از دولت‌های عضو باشد یا نباشد، صلاحیت رسیدگی به تمام جنایات را داشته باشد. (Abass, op.cit, p. 371) پیشنهاد آلمان در جریان اولین مذاکرات مربوط به صلاحیت مورد استقبال بعضی از دولتها واقع شد اما اقبال عمومی نیافت و نهایتاً آلمانی‌ها به منظور رسیدن به توافق دیگری پیشنهاد مربوط را دنبال نکردند. (فروغی، همان، ص. ۳۱۳)

در مقابل پیشنهاد صلاحیت جهانی آلمان و دوازده کشور دیگر از جمله بلژیک، دانمارک، ایتالیا، هلند و یونان، در میان سایر کشورهایی که رضایت دولت معینی را نیز لازم می‌دانستند چندین پیشنهاد ارائه گردید. برخی کشورها مانند انگلیس پیشنهاد نمودند که رضایت دولت غیرعضو، چنانچه آن دولت محل وقوع جرم باشد و نیز رضایت دولت محل دستگیری برای اعمال صلاحیت دیوان لازم است. پیشنهاد دیگر این بود که رضایت یک یا چند دولت از دولت‌های محل وقوع جرم، محل دستگیری متهم، دولت متبوع متهم یا قربانی و دولت متقاضی استرداد لازم است. (همان)

نماینده کره شمالی نیز پیشنهادی مطرح کرد مبنی بر اینکه دیوان باید دارای صلاحیت باشد در صورتی که یک یا چند دولت از دولتهای دارای صلاحیت سرزمینی، صلاحیت شخصی فعال یا صلاحیت شخصی منفعل و یا دولت محل دستگیری متهم، عضو اساسنامه باشند یا به صلاحیت دیوان رضایت بدهند. در این پیشنهاد صلاحیت جهانی دولتهای عضو و واگذار کردن آن به دیوان کیفری بین‌المللی پذیرفته شده بود، اما به رغم پشتیبانی

وسیع از این پیشنهاد، در کنفرانس رم به تصویب نرسید. (Bekou and Cryer, op. cit, p. 51)

اما آنچه که در نهایت در ماده ۱۲ اساسنامه مورد پذیرش قرار گرفت، مطابق با هیچ یک از پیشنهادات فوق نیست. بر اساس پیش شرطهای اعمال صلاحیت در این ماده، دیوان در صورتی می‌تواند صلاحیت خود را اعمال نماید که حداقل یکی از دولتهای زیر عضو اساسنامه باشد یا صلاحیت دیوان را مطابق بند ۳ پذیرفته باشد:

الف) دولتی که در قلمرو آن، فعل یا ترک فعل مورد نظر روی داده یا در صورتی که آن جرم در کشتی یا هواپیما ارتکاب یافته، دولتی که آن کشتی یا هواپیما در آن به ثبت رسیده است.

ب) دولتی که شخص مورد تحقیق یا تعقیب تبعه آن است.

نتیجه توافقی شده در رم شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت تا آنجا که عدم پذیرش صلاحیت جهانی دیوان، به عنوان «نقطه ضعف بزرگ» رژیم دیوان قلمداد شده است. (Cassese, Gaeta, Jones, 2002, vol. 1, pp. 583, 613) برای نمونه اگر جنگی داخلی آغاز شود - که بیشتر اشکال مخاصمات امروزه چنین است - و دولت سرزمینی یا دولت متبوع یا یکی از دولت‌های شرکت‌کننده عضو اساسنامه نباشند و یا به طور خاص صلاحیت دیوان را نپذیرند و همچنین ارجاع شورای امنیت نیز مطرح نگردد، مرتکبان جنایات بین‌المللی هیچ بیمی از دیوان نخواهند داشت تا آنجا که گفته شده موازین صلاحیتی اساسنامه رم، با پدیده «سران جنایتکار در حال سفر»^۱ برخوردی ندارد و در صورت عدم ارجاع شورای امنیت اغلب پرونده‌ها با خروج جنایتکاران، توسط هیچ مرجعی تعقیب نخواهد شد. (برای مطالعه بیشتر در مورد ارجاع وضعیت از جانب شورای امنیت به دیوان رک: زمانی، ۱۳۸۳)

همچنین مطرح شده است که اگر دیوان به عنوان یک مرجع تصمیم‌گیرنده در امور کیفری بین‌المللی، واجد صلاحیت جهانی بود، ایده «عدالت بین‌المللی» ارتقاء می‌یافت و همچنین تحقق اهداف تشکیل دیوان، از جمله حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به واقعیت نزدیک‌تر می‌شد. نکته مهم دیگر آنکه اعطای صلاحیت جهانی به دیوان می‌توانست به ترغیب و ارتقای تعقیب جرائم بین‌المللی توسط دادگاه‌های ملی در سطح جهان کمک کند. شاید پذیرش پیشنهاد آلمان و کره در اساسنامه به منزله آن بود که همه دولت‌ها در مورد

جنایات ارتكابی در قلمرو و یا توسط اتباع خود به نحو قابل قبولی اقدام به رسیدگی نمایند، اگر چه بدیهی است که اصل صلاحیت تکمیلی دیوان، قطعاً برای دولتهای عضو این نتیجه را به همراه دارد اما با قبول صلاحیت جهانی دیوان نه فقط دولتهای عضو بلکه همه دولتها نقش فعالتری در تعقیب جنایات مرتبط با خود ایفاء می‌نمودند. (Bekou and Cryer, op. cit, p. 52)

به رغم وجود نظرات مختلف در تأیید یا رد اعطای صلاحیت جهانی به دیوان، در اساسنامه چنین صلاحیتی به طور صریح به دیوان داده نشده است و با وجود آنکه برخی قائلند تنها چیزی که می‌توانست دیوان کیفری بین‌المللی را در رسیدن به اهداف و انجام رسالت خود یاری رساند این بود که مانند هر یک از اعضای جامعه بین‌المللی بتواند به موجب صلاحیت جهانی عمل نماید. (فروغی، همان، ص ۳۱۶) به نظر می‌رسد که این عقیده تا حدودی اغراق‌آمیز است، زیرا حتی با اعطای صلاحیت جهانی به دیوان، بعید بود که کمک زیادی به دیوان، در راستای تحقق عدالت جهانی بشود. اعطای چنین صلاحیتی به دیوان، شاید فقط تأیید بدون پشتوانه عملی از یک اصل صلاحیتی مهم است. البته این امر قطعاً اقدام دولتهای غیرعضو را در رسیدگی داخلی به جنایات بین‌المللی ارتقاء می‌بخشید و ضمناً این امکان هم وجود داشت که دیوان بر مبنای صلاحیت جهانی محاکمات موفق انجام دهد، همانطور که در مورد برخی دولتها چنین شده است؛ اما این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که، پیش‌بینی یک شکل غیرمؤثر از صلاحیت جهانی نیز احتمالاً مخالفت شدید دولتهای غیر عضو را با دیوان و اصل صلاحیت جهانی برمی‌انگیخت.^۱ در واقع حدود یک صد دولت امضاء کننده اساسنامه، گرچه میزان قابل توجهی از درک جامعه جهانی را به تصویر می‌کشند، اما این به منزله جهانی بودن آن نیست. اگر دیوان دارای صلاحیت جهانی بود، به نظر می‌رسید که تعداد اعضای آن خیلی کمتر از تعداد فعلی بود و با کاهش تعداد اعضاء، بار ادله اثبات بر عهده شماری معدود از دولتها قرار می‌گرفت که احتمالاً بودجه نه چندان زیادی را برای دیوان اختصاص داده‌اند و بنابراین دایره عمل دیوان محدودتر می‌گشت.

۱. دولت امریکا حتی از مصالحه‌ای که در رم حاصل شد و به موجب آن دیوان می‌تواند نسبت به جرایم ارتكابی در داخل سرزمین یک دولت عضو و یا توسط یکی از اتباع یک دولت عضو اعمال صلاحیت کند، عمیقاً ناخرسند بود. به نظر این کشور و سایر کشورهای مخالف مانند هند و چین که به اساسنامه دیوان رأی منفی دادند، ماده ۱۲ که مربوط به «پیش شرطهای اعمال صلاحیت» است برای دولتهایی که به عضویت اساسنامه در نیابند تعهداتی را به وجود آورده است.

بنابراین ماده ۱۲ اساسنامه رم، هرچند نتیجه توافق مهم و نسبتاً نامطلوب در مذاکرات رم محسوب می‌شود، اما با لحاظ موانع اعمال صلاحیت جهانی و مخالفت‌های علیه دیوان و اصل صلاحیت جهانی به نظر، تصمیم صحیحی توسط تدوین کنندگان اساسنامه بوده است. (Bekou, Cryer, op. cit, p. 55) به علاوه اینکه پیش‌بینی می‌شود که اعمال صلاحیت جهانی توسط دادگاه‌های ملی تا حدودی می‌تواند این خلأ صلاحیتی دیوان را جبران کند.

مبحث دوم: انتظار اساسنامه رم از دادگاه‌های ملی (مفهوم دولت دارای صلاحیت)

احراز صلاحیت دولت‌ها در رسیدگی به جنایات مندرج در اساسنامه رم، یکی از مسائل مهم در اعمال اصل صلاحیت تکمیلی دیوان و تشخیص قابلیت پذیرش دعوی است. به این ترتیب که باید معلوم شود آیا دادگاه‌های ملی اعمال کننده صلاحیت جهانی نیز به موجب اساسنامه نسبت به دیوان کیفری بین‌المللی واجد اولویت می‌باشند یا اینکه فقط تقدم محاکم دولت دارای یکی از صلاحیت‌های سستی^۱ مورد قبول اساسنامه است.

حقوقدانان درباره مبنای صلاحیتی مورد توجه اساسنامه نظرات مختلفی مطرح کرده‌اند و با این حال هنوز چندان آشکار و واضح نیست که اساسنامه از اصول صلاحیتی موجود کدام را می‌پذیرد و یا اولویت را با کدام می‌داند؟ اساسنامه شامل هیچ ارجاع صریحی نیست و تنها به بیان دولت «صلاحیت‌دار» اکتفا کرده است:

۱- مقدمه اساسنامه پاراگراف ۶، تصریح می‌کند «وظیفه هر یک از دولت‌هاست که صلاحیت کیفری خود را بر کسانی که مسؤول ارتکاب جنایات بین‌المللی هستند، اعمال نمایند.»^۲

۲- ماده (الف)(۱) ۱۷ اساسنامه تحقیق یا تعقیب دعوی «توسط دولتی که بر آن صلاحیت دارد.»^۳ را از عوامل عدم قابلیت پذیرش دعوی در دیوان قلمداد کرده است.

۳- ماده (۱) ۱۸ اساسنامه مقرر می‌کند، دادستان باید تصمیم خود مبنی بر شروع تحقیق را به کلیه دولت‌های عضو و دولتهایی که با توجه به اطلاعات موجود، «معمولاً بر جنایات موردنظر اعمال صلاحیت می‌نمایند»^۱ اعلام کند.

۱. منظور از صلاحیت‌های سستی: «صلاحیت سرزمینی، صلاحیت شخصی فعال، صلاحیت شخصی منفعل و صلاحیت واقعی» است.

2. Preamble of Rome Statute (para.6): "It is duty of every state to exercise its criminal jurisdiction"

3. Article 17(1)(a): "... States which have jurisdiction..."

۴- ماده (۲) ۱۹ اساسنامه، حق اعتراض به قابل پذیرش بودن دعوی را برای «دولت واجد صلاحیت بر دعوی»^۲ دانسته است.

البته باید متذکر شد که اساسنامه به رغم داشتن ابهاماتی در تبیین مفهوم دولت «دارای صلاحیت»، رژیم صلاحیتی موجود را که نسبت به محاکمه و مجازات جنایات مهم شناسایی شده، بدون تغییر باقی گذاشته است. دلیل این امر ماده ۱۰ اساسنامه می باشد (Kleffner, 2003, p. 107) که مقرر کرده: «هیچ یک از مواد این فصل از اساسنامه نباید به نحوی تفسیر شود که قواعد موجود یا در حال تشکیل حقوق بین الملل را که برای مقاصد دیگری غیر از این اساسنامه مطمح نظر است، محدود کند یا به آن لطمه بزند.» بنابراین اساسنامه دیوان کیفری بین المللی می پذیرد که دولت‌ها می توانند جنایات مندرج در اساسنامه را تحت تعقیب قرار دهند اما درباره این پرسش که آیا دولتهای عضو ملزم یا مجاز هستند که صلاحیت سرزمینی خود را به طور فراسرزمینی یا حتی به طور جهانی گسترش دهند، سکوت کرده است و همین موجب بروز اختلاف نظر می باشد.

بند اول) محدود شدن دولت‌ها به اعمال صلاحیت‌های سنتی

دولت‌ها، اساسنامه را در تشخیص دولت «صلاحیت‌دار» به شیوه‌های متفاوت تفسیر کرده‌اند. برخی به موجب اساسنامه رم برای کشورها در مورد اعمال صلاحیت جهانی تعهدی نشناخته‌اند یا عده‌ای دیگر قائل به اشکال محدودی از صلاحیت فراسرزمینی از جمله صلاحیت جهانی با شرط حضور متهم در سرزمین دولت شده‌اند. یکی از دلایل این نظر، استناد به ماده (۱) ۱۸ اساسنامه است که از دولت‌هایی سخن می گوید که «معمولاً در مورد جنایت مورد نظر اعمال صلاحیت می نمایند» و اما در واقع منظور کدام دولت‌هاست؟ آیا فقط کشور دارای صلاحیت سرزمینی یا کشور متبوع مجرم یا قربانی مدنظر است؟ در پاسخ مطرح شده، چون صلاحیت جهانی صلاحیتی نیست که دولت‌ها معمولاً آن را اعمال نمایند و جنبه استثنایی و تکمیلی دارد و اغلب در صورت قصور دولت سرزمینی یا دولت متبوع در تعقیب ناقضین گسترده حقوق بشر اعمال می گردد، بنابراین شاید قدری دشوار باشد که این بند از اساسنامه را به اصل صلاحیت جهانی قابل تسری بدانیم. (کلیپ، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵)

1. Article 18(1): "... States... would normally exercise jurisdiction over the crime"

2. Article 19(2)(b): "A state which has jurisdiction over a case..."

در واقع ماهیت فرعی یا ثانوی صلاحیت جهانی به عنوان یک امر پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل، مانعی شمرده شده است که این اصل در کنار سایر اصول صلاحیتی، در ذیل مفهوم دولت «صلاحیت‌دار» قلمداد گردد. همچنین رویه عملی دولت‌ها در عدم تمایل و رغبت به تعقیب جنایات بین‌المللی بر مبنای صلاحیت جهانی، مؤید آن است که از منظر تئوریک نیز براهتی نمی‌توان صلاحیت جهانی را در زمره صلاحیت‌هایی دانست که دولت‌ها خود را متعهد به اعمال آن در قبال جامعه بین‌المللی می‌دانند و شاید تعداد دولت‌هایی نیز که به عضویت اساسنامه رم درآمدند، خود دلالت کند بر اینکه از متن اساسنامه رم نمی‌توان تفسیری نمود مبنی بر اینکه دولتهای عضو متعهدند که علاوه بر صلاحیت‌های سنتی، صلاحیت جهانی خود را نسبت به افراد مسؤول برای ارتکاب جنایات بین‌المللی اعمال نمایند. همچنین اختلاف دولت‌ها در قانونگذاری ملی برای تعقیب جنایات بین‌المللی قابل تأمل است زیرا برخی از دولت‌ها صلاحیت خود را به اصول صلاحیتی دیوان کیفری بین‌المللی که غالباً شامل اصل سرزمینی بودن و شخصی فعال است محدود کرده‌اند، اما برخی دیگر از دولت‌ها قدری گسترده‌تر صلاحیت جهانی را هم برای دادگاه‌های داخلی خود پیش‌بینی نموده‌اند. این اختلاف در مورد اعمال صلاحیت جهانی بر جنایات مندرج در اساسنامه رم وجود دارد و عده‌ای قائلند این مغایر با اساسنامه است که برای دولت‌ها تعهدی مبنی بر اعمال صلاحیت جهانی بر جنایات مزبور قائل شویم. (Kleffner, op. cit, p. 107)

در رابطه میان تکمیلی بودن صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و صلاحیت جهانی نیز این مطلب مطرح شده است که تکمیلی بودن، به معنای اولویت صلاحیت دادگاه‌های ملی در مواردی است که دادگاه‌های ملی دارای یک عامل ارتباطی سنتی با جرم ارتکابی باشند، زیرا در اعمال صلاحیت جهانی دولت از جانب خود^۱ به تنهایی اقدام نمی‌کند، بلکه به نمایندگی از جامعه بین‌المللی^۲ رسیدگی خواهد کرد و در جایی که جامعه بین‌المللی خود، دیوان را به عنوان مرجع قضائی کیفری با وظایفی مشابه دادگاه‌های داخلی تشکیل داده است، اقدام دیوان بر اقدام دولت‌ها از جانب جامعه بین‌المللی اولویت خواهد داشت. (Abi-Saab, 2003, p. 601)

1. uti singultus
2. actio popularis

بند دوم) اعمال صلاحیت جهانی علاوه بر صلاحیت‌های مرسوم

طرفداران این رویکرد قائلند که اساسنامه رم بر اهمیت رسیدگی محاکم داخلی تأکید می‌نماید و در مقدمه اساسنامه یادآوری شده که «این وظیفه هر یک از دولت‌هاست که صلاحیت کیفری خود را بر کسانی که مسؤول ارتکاب جنایات بین‌المللی هستند، اعمال نمایند.» بدین ترتیب بطور تلویحی به محاکماتی اشاره شده است که در خارج از قلمرو دولت محل ارتکاب جنایت برگزار می‌شوند. همچنین مطابق ماده (۲) ۱۸ اساسنامه، «در فاصله یک ماه از دریافت اعلامیه، هر دولتی می‌تواند به دیوان اطلاع دهد که از اتباع خود یا تبعه کشور دیگر در حدود صلاحیت قضائی... مشغول تحقیق می‌باشد یا تحقیقاتی بعمل آورده است.» در این صورت همین که اساسنامه به تحقیق یا تعقیب از اتباع دیگر کشورها، در حدود صلاحیت قضائی مقرر اشاره نموده است می‌تواند دلیلی باشد که اساسنامه، اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی را نیز در نظر گرفته است. (کلیپ، همان، ص ۱۶۶)

برخی دیگر نیز مطرح کرده‌اند که اساساً دیوان کیفری بین‌المللی خود دلیل یک تعهد «عام‌الشمول» برای اجرای صلاحیت جهانی نسبت به جنایات بین‌المللی است زیرا مقدمه اساسنامه بیان می‌دارد: «وظیفه هر یک از دولت‌هاست که صلاحیت کیفری خود را بر کسانی که مسؤول ارتکاب جنایات بین‌المللی هستند، اعمال نمایند.» بر این اساس کشورهای عضو وظیفه دارند که جنایتکاران بین‌المللی را تعقیب و مجازات کنند، حتی اگر یکی از فاکتورهای سنتی صلاحیت (یعنی تابعیت یا سرزمین) وجود نداشته باشد. (Griffin, 2000, p. 8)

در واقع مسلم فرض شده که مقدمه اساسنامه رم، کنایه از این است که دولت‌ها باید صلاحیت کیفری خود را به طور کامل اعمال نمایند و این نه فقط «صلاحیت جهانی اختیاری»، بلکه «صلاحیت جهانی اجباری» آنها را شامل می‌شود. (Arbour, 2003, 587) (Philippe, 2006, 389)

تسری انتظار اساسنامه رم از دادگاه‌های ملی به اعمال اصل صلاحیت جهانی، از جمله مسائلی است که توسط برخی نهادهای حقوق بشری نیز مورد تأکید قرار گرفته، مبنی بر اینکه اساسنامه رم در ضمن اصل صلاحیت تکمیلی، این امر را تصریح نموده است که تعقیبات بین‌المللی به تنهایی، هرگز برای تحقق عدالت کافی نیست و نظام‌های قضائی ملی در خاتمه دادن به بی‌کیفری دارای نقش تعیین‌کننده هستند. (Rabinson, 2001) و هدف از پیش‌بینی اصل صلاحیت جهانی نیز سرکوب مؤثر رفتارهای مجرمانه‌ای است که برای کل

جامعه بشری زیانبار به شمار می‌رود. بدین منظور حقوق بین‌الملل کیفری، پیگرد بین‌المللی متهمان به این جنایات را به دادگاه‌های ملی واگذار کرده است و این گفته، نه فقط در گذشته بلکه در حال حاضر نیز صحیح به نظر می‌رسد و حتی پس از تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز همچنان وظیفه پیگرد مهم‌ترین جنایات بین‌المللی با دولت‌ها است و اعطای صلاحیت به همه دولت‌ها در تعقیب و محاکمه این افراد، مایه این امید است که آنها روزی به سزای اعمال خود برسند و اگر در محل ارتکاب جرم از کیفر گریختند در جای دیگر از جهان به محاکمه کشیده شوند. بنابراین می‌توان گفت که با اعمال اصل صلاحیت جهانی، دادگاه‌های ملی به خدمت هنجارهای بین‌المللی در می‌آیند (رنجبریان، ۱۳۸۱، ص ۱۳۴) و این مبنای مهم صلاحیت جهانی حتی پس از تأسیس دیوان غیرقابل‌خداشه و باقی است. پس مفهوم دولت «دارای صلاحیت» در اساسنامه شامل دولت اعمال‌کننده صلاحیت جهانی نیز می‌شود.

البته حتی اگر قائل شویم که اساسنامه، اصل صلاحیت جهانی را هم در ذیل مفهوم دولت «صلاحیت‌دار» قصد کرده است، باید پذیرفت که اساسنامه به بیان اولویت اصول صلاحیتی اعمال شده از سوی دولت‌ها نپرداخته است،^۱ اگر چه فرعی بودن صلاحیت جهانی نسبت به اصول صلاحیتی سنتی، در حقوق بین‌الملل امری پذیرفته شده است.

مبحث سوم: نقش صلاحیت تکمیلی دیوان در تعدیل برخی موانع اعمال صلاحیت جهانی

اصل صلاحیت تکمیلی مبنی بر اولویت دادگاه‌های ملی در رسیدگی به جنایات بین‌المللی، از اهمیت بسیاری برخوردار است و به نظر می‌رسد که تدوین‌کنندگان اساسنامه از وضع این اصل بدنبال تحقق آرمان‌های بلندی بوده‌اند که به طور مستقیم و غیرمستقیم و به مرور زمان، پویایی نظام‌های ملی را در زمینه‌های تقنینی، قضائی و اجرایی به دنبال خواهد داشت تا آنجا که پیش‌بینی می‌شود، دولت‌ها با توجه به اهمیت جرم‌انگاری جنایات مشمول صلاحیت دیوان، با جدیت بیشتری به وضع قوانین مقتضی بپردازند و برای تحقق هدف اصلی تأسیس دیوان، یعنی جلوگیری و پایان دادن به «بی‌کیفری»، منافع جامعه بین‌المللی را مد نظر قرار داده و تا جایی که می‌توانند برای رفع موانع قضائی و اجرایی

۱. وضعیت صلاحیت‌های متقارن افقی که در آن ممکن است دو یا چند کشور صلاحیت داشته باشند، در اساسنامه رم مورد توجه قرار نگرفته است و یکی از انتقادات به نظام دیوان در این خصوص آن است که ضرورتاً به اقدام مناسب‌ترین کشور تعقیب‌کننده جرم منجر نمی‌شود. صلاحیت تکمیلی به طور ضمنی نخستین کشور تعقیب یا تحقیق‌کننده یک جرم را مناسب‌ترین مورد تلقی می‌کند و فرض می‌کند که بهترین کشور برای این که اولین کشور باشد، به طور خودکار تحقیق را شروع خواهد کرد. (کلیپ، همان، صص ۱۶۶-۱۶۵)

موجود از جمله مصونیت‌ها و عفو‌ها تلاش کنند. با توجه به این واقعیت، پیش‌بینی می‌شود که تکمیلی بودن صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در رابطه با تعدیل برخی از مهم‌ترین موانع اعمال صلاحیت جهانی توسط دادگاه‌های ملی مؤثر واقع شود.

بند اول) فقدان یا نقص قوانین و مقررات داخلی

یکی از اقدامات لازم دولت‌ها برای مقابله با جنایات بین‌المللی، جرم‌انگاری چنین نقض‌هایی در قوانین داخلی آنها به شمار می‌رود، زیرا یکی از دلایل مهم کوتاهی و عدم رغبت دادگاه‌های ملی در رسیدگی به این جنایات، فقدان یا نقص قوانین و مقررات است. همانطور که این امر در رابطه با اعمال صلاحیت جهانی توسط دادگاه‌های ملی قابل طرح می‌باشد.

الف) اهمیت وضع قوانین لازم در رابطه با اعمال اصل صلاحیت جهانی

اصل صلاحیت جهانی با توجه به ماهیت فرعی و ثانوی خویش، و نیز تردید در اجباری یا اختیاری بودن آن، با بی‌میلی اغلب دولت‌ها مواجه بوده است. رویه عملی دولت‌ها و محدود پرونده‌هایی که بر مبنای این اصل صلاحیتی تشکیل شده‌اند^۱ در تأیید این نظر قابل استناد می‌باشد. البته نباید ملاحظات سیاسی دولت‌ها و دغدغه آنها برای حفظ نظم عمومی بین‌المللی را نیز از نظر دور داشت. با وجود این، بی‌رغبتی یا عدم تمایل دولت‌ها در اعمال صلاحیت جهانی در شرایطی که مقرر صریحی در قوانین داخلی، این

۱. از جمله می‌توان به صدور قرار بازداشت وزیر امور خارجه کنگو توسط دادگاه بلژیکی اشاره نمود که موجب طرح دعوی در دیوان بین‌المللی دادگستری گردید. به این ترتیب دعوی مزبور از سطح دعوی علیه خود (inter individual level) به دعوی «دولت - دولت» «State -to- State» تبدیل شد که تا حدودی با عدالت کیفری بین‌المللی مغایر به نظر می‌رسد. قانون ۱۳ دسامبر ۲۰۰۲ اسپانیا نیز در مورد محاکمه ژنرال‌های گواتمالایی، صلاحیت دادگاه‌های اسپانیا را فقط در صورت قصور یا کوتاهی مقامات گواتمالایی در محاکمه این افراد جایز دانسته بود و دادگاه قانون اساسی اسپانیا در اقداماتش علیه فیدل کاسترو، پینوشه و Scilingo این اصل را اعمال نموده است.

همچنین دادگاه عالی آلمان در تفسیری که از قانون جزای آلمان در رأی ۲۱ فوریه ۲۰۰۱ در مورد Sokolovic ارائه نموده است تصریح کرده که این اصل باید حداقل در مواردی که دولت آلمان دارای تعهد معاهده‌ای در زمینه تعقیب جرایم است، اعمال گردد. اصرار دولت آلمان در جریان تدوین اساسنامه رم نیز قابل ذکر است و دولت آلمان به شدت بر این نکته پافشاری نمود که حقوق بین‌الملل عرفی در حال حاضر، اعمال صلاحیت جهانی را بر جنایات عمده بین‌المللی مجاز می‌داند. بر همین اساس هم، ماده ۱ قانون کیفری بین‌المللی آلمان به این دولت اجازه می‌دهد که نسبت به جنایت ژنوسید، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی اعمال صلاحیت کند. رک: (Cassese, 2003, pp. 286-290)

اصل را مجاز نمی‌شمرد، دو چندان می‌شود. البته دولت‌ها دارای این اختیارات هستند تا روشی را که می‌خواهند به تعهدات بین‌المللی خود اثر بخشند انتخاب کنند و این امر آنها را قادر می‌سازد که روشی را انتخاب کنند که احتمالاً برای نظام داخلی آنها مؤثرترین خواهد بود. در عمل دو رویکرد متفاوت در این زمینه وجود دارد:

در رویکرد اول، قوانین داخلی در عبارات کلی مقرر می‌کنند که جرائم موضوع صلاحیت جهانی، هنگامی که دولت به موجب تعهدی بین‌المللی موظف به آن است، شامل این موارد می‌شود. سپس قوانین کیفری به کنوانسیون‌های مربوطه ارجاع می‌دهد. این رویکرد در قوانین دانمارک، آلمان و سوئیس دیده می‌شود.

رویکرد دوم، در صورتی است که قوانین داخلی، در قالب عبارات دقیقی جرایم موضوع صلاحیت جهانی را تعریف می‌کنند. مثال این روش «قانون کنوانسیون‌های ژنو»^۱ است که توسط تعداد زیادی از دولت‌های مشترک‌المنافع تدوین گردید. (Kamminga, 2000, pp. 10-11) همچنین پس از تصویب اساسنامه رم، برخی دولت‌ها از جمله استرالیا، کانادا، هلند و انگلیس، ژنوسید، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی را مطابق مواد ۶، ۷ و ۸ اساسنامه، در قوانین داخلی به عنوان موضوع اصل صلاحیت جهانی پذیرفته‌اند و به این ترتیب دولت‌های مزبور به این جنایات در هر کجا و توسط هر کس ارتکاب یابد صرفنظر از تابعیت و اقامت مرتکب دارای صلاحیت جهانی هستند. (Kyriakakis, 2007, pp. 818-819)

اینکه کدام یک از این دو روش بر دیگری ارجح است، محل بحث است. رویکرد اول، این مزیت را دارد که از انعطاف‌پذیری بیشتری برخوردار است و این امکان را می‌دهد که توسعه‌های جدید حقوق بین‌الملل به سرعت در داخل کشورها اعمال شوند بدون اینکه نیاز به تغییر قوانین و صرف زمان زیاد باشد. با این حال، انتقادی که به این رویکرد وارد است عبارت است از: بی‌میلی مقامات قضائی داخلی برای اجرای مفاهیمی از حقوق بین‌الملل که با آن ناآشنا هستند و در قوانین داخلی نیز به وضوح تعریف نشده‌اند. از این رو دادگاه‌های داخلی در عمل نشان داده‌اند که برای رسیدگی به جنایاتی که به طور اجمالی در حقوق بین‌الملل عرفی تعریف شده‌اند، از جمله جنایات علیه بشریت تمایلی ندارند. این انتقاد به رویکرد دوم وارد نیست اما در عمل دارای

1. "Geneva Conventions Act"

مشکلاتی است از جمله اینکه تحولات حقوق بین‌الملل به سختی در نظام داخلی دولت‌ها به مرحله اجرا خواهد رسید. (Ibid)

نکته مهم در جرم‌انگاری جنایات موضوع اصل صلاحیت جهانی - در ضمن پذیرش اختیار دولت‌ها در انتخاب شیوه مناسب با شرایط خاص آنها - این است که در تعریف جنایات عمده یا مهم^۱ که به عنوان جرائم فراسرزمینی^۲ در قوانین ملی از آنها یاد می‌شود، قانونگذاران داخلی باید تضمین کنند (Amnesty International, 1999, Principle 1) که این جنایات مطابق با حقوق بین‌الملل و استانداردهای مندرج در اسناد بین‌المللی^۳ تعریف شده‌اند.

در این خصوص یقیناً اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، مهم‌ترین و جدیدترین منبع برای تعریف این جنایات قلمداد می‌شود و دولت‌های عضو اساسنامه، در راستای تکمیلی بودن صلاحیت دیوان، ضروری می‌دانند که جنایات مشمول صلاحیت دیوان را در قوانین داخلی خود وارد کند و اهمیت و جامعیت مفاد اساسنامه چنان است که به نظر می‌رسد مورد استناد دولت‌های غیرعضو نیز قرار خواهد گرفت، زیرا از یک منظر اساسنامه رم شامل بخشی از مهم‌ترین عرف‌های بین‌المللی است که تدوین یافته‌اند.

بنابراین تصویب اساسنامه دیوان، فرصت مناسبی را برای دولت‌ها فراهم آورده است تا قوانین و مقررات خود را بازبینی و بدین وسیله تضمین کنند که دادگاه‌های آنها بتوانند صلاحیت جهانی را نسبت به تمام جنایات تعریف شده در اساسنامه اعمال نمایند. ضرورت این تجدیدنظر در قوانین ملی به خصوص در مواردی است که دولت‌ها اعمال صلاحیت جهانی توسط محاکم خود را با محدودیت‌هایی از قبیل رسیدگی به جنایات ارتكابی در زمان یا مکان خاص مواجه نموده‌اند.^۴ با وجود این باید پذیرفت که اصل

1. grave crimes
2. extraterritorial crimes

۳. برای اطلاعات بیشتر رک:

The Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (1948), The four Geneva Conventions for the Protection of victims of War (1949), The UN Principles on the Effective Prevention and Investigation of Extra-legal Arbitrary and Summary Executions (1989), the UN Declaration on the Protection of All Persons from Enforced Disappearance (1992), the Draft Code of Crimes against the Peace and Security of Mankind (1996) and the Rome Statute of the International Criminal Court (1998).

۴. به طور مثال، در انگلستان قانونی در سال ۱۹۹۱ تصویب گردید که به اشتباه قانون «جرائم جنگی» نامیده شد و رسیدگی کیفری را فقط علیه شهروندان یا افراد مقیم انگلیس مجاز می‌شمارد که مرتکب بعضی جنایات جنگی در آلمان یا در سرزمین‌های اشغال شده توسط آن در طول جنگ جهانی دوم شده‌اند (war crimes Act-1991).

صلاحیت جهانی هنوز هم به عنوان یک اصلی فرعی مطرح می‌باشد که مقید به شرایطی از جمله حضور متهم یا دستگیری وی است و صلاحیت جهانی مطلق مورد قبول جامعه بین‌المللی نیست، حتی اگر دولت‌ها در قوانین داخلی خود آن را بپذیرند. نمونه بارز این امر دولت بلژیک^۱ و واکنش‌های انجام شده در مقابل قوانین داخلی آن است که ضرورت توجه به فضای حاکم و روابط و مناسبات میان دولت‌ها را در وضع قوانین ملی تداعی می‌کند. قانون ۱۹۹۳ بلژیک اصل صلاحیت جهانی مطلق را مقرر می‌نمود. به این ترتیب که دادگاه‌های بلژیک صلاحیت رسیدگی به جنایات مندرج در آن را صرف‌نظر از مکان ارتکاب جرم، تابعیت مرتکب یا قربانی و حتی بدون نیاز به حضور مظنون در خاک خود دارا بودند. پس از تأسیس دیوان و شناسایی تکمیلی بودن صلاحیت آن و با وجود انتقادهای فراوان به اصل صلاحیت جهانی مقرر در قوانین بلژیک، پارلمان بلژیک قانون ۲۰۰۳ را تصویب کرد. در این قانون در مورد جنایات مشمول صلاحیت دیوان که در خارج از قلمرو بلژیک ارتکاب یافته و مرتکب و قربانی از اتباع دیگر دولت‌ها باشد، قاعده تکمیلی بودن در نظر گرفته شده است و به این ترتیب وزیر دادگستری می‌تواند چنین

استرالیا هم قانون مشابهی دارد. فرانسه نیز قانونی را تصویب نمود که به دادگاه‌های این کشور اجازه اعمال صلاحیت جهانی را نسبت به جنایات علیه بشریت و ژنوسید می‌دهد، اما فقط جنایاتی که در مخاصمات مسلحانه اخیر در یوگسلاوی سابق و رواندا ارتکاب یافته‌اند. رک: (Kamminga, op. cit, p. 12)

۱. دولت بلژیک با تصویب «قانون مربوط به سرکوب تخلفات عمده از کنوانسیونهای ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های الحاقی ۱۹۷۷» در ۱۶ ژوئن ۱۹۹۳ و تلاش برای اجرای آن جایگاه ممتازی را از آن خود کرد که در ۱۰ فوریه ۱۹۹۹ عنوان قانون به «قانون مربوط به سرکوب موارد نقض عمده حقوق بین‌الملل بشردوستانه» تغییر یافت و با اصلاحاتی در متن، جنایات علیه بشریت و جنایت ژنوسید نیز بدان افزوده شدند. این قانون دو ویژگی قابل توجه داشت، نخست آنکه با توجه به اعلام صلاحیت جهانی دادگاه‌های بلژیک، جنایات علیه بشریت و ژنوسید که در خارج از قلمرو این کشور ارتکاب یافته بود در صلاحیت دادگاه‌های آن قرار گرفت و این در حالی است که کنوانسیون‌های بین‌المللی موجود که دولت بلژیک هم به برخی از آنها ملحق گردیده چنین صلاحیتی را مقرر نداشته‌اند و دیگر آنکه قانون اصلاحی ۱۹۹۹ به صراحت مصونیت قضائی مقامات رسمی دولت‌ها مانند رؤسای حکومت یا نمایندگان سیاسی کشورها، در کشور دیگر را نادیده گرفت. با افزایش تعداد پرونده‌هایی که در اجرای قوانین یاد شده در دادگستری بلژیک تشکیل شدند، موانع حقوقی و قضائی (رای ۲۰۰۲ دیوان بین‌المللی دادگستری در دعوای کنگو علیه بلژیک) و مشکلات سیاسی چندی بر سر راه اجرای کامل این قوانین پدید آمد که قانونگذار بلژیکی را بر آن داشت که با تصویب قانون مورخ ۲۳ آوریل ۲۰۰۳ محدودیت‌هایی در اعمال صلاحیت جهانی دادگاه‌های بلژیک ایجاد نماید. سرانجام با تجدیدنظر در قوانین سابق، قانون ۵ اوت ۲۰۰۳ به تصویب رسید که بر اساس آن، پیش‌بینی لزوم وجود پیوندی میان جرم ارتکابی و بلژیک، مانند تابعیت مرتکب یا مجنی علیه یا وجود اقامتگاه یا حضور آنان در این کشور، دادگاه‌های بلژیک را از صلاحیت جهانی مورد نظر اولیه دور ساخت. در واقع به موجب این قانون صلاحیت جهانی دادگاه‌های بلژیک به یک صلاحیت شخصی تقلیل یافت که باید بر مبنای تابعیت یا اقامتگاه مرتکب یا مجنی علیه استوار گردد و قانون ۱۹۹۳ و اصلاحات بعدی آن که صلاحیت جهانی را پیش‌بینی می‌کردند، صریحاً نسخ شدند. رک: (خالقی، ۱۳۸۳، صص ۱۴-۲۸) و (رنجریان، همان، صص ۱۴۱-۱۳۵)

جنایاتی را به دیوان گزارش دهد و در واقع در این مورد دادگاه‌های بلژیک به نفع دیوان کناره گرفته‌اند. البته این در حالی است که در هیچ کجای اساسنامه، دولت از اعمال صلاحیت فراسرزمینی منع نشده است. (Vandermeersch, 2004, p. 145)

در رابطه با قانون بلژیک ۲ نکته حائز اهمیت می‌باشد، اولاً تأثیر تأسیس دیوان بر قوانین این دولت در اعمال صلاحیت جهانی مشهود است و ثانیاً، فشارهای وارد بر این دولت به نظر می‌رسد که جایگاه این دولت را حتی از آنچه که مورد انتظار اساسنامه رم از دولت‌های عضو است، مبنی بر امکان اعمال صلاحیت جهانی توسط دادگاه‌های ملی، تنزل داده است.

ب) اهمیت وضع قوانین ملی در رابطه با نظام صلاحیت تکمیلی دیوان

سیستم عدالت کیفری مقرر در اساسنامه رم، تا حد زیادی مبتنی بر دادگاه‌های ملی است. دیوان مکمل صلاحیت‌های ملی می‌باشد و در صورت تعارض صلاحیت یک دولت و دیوان، دادگاه‌های داخلی بنابر اصل تکمیلی بودن دارای اولویت بر دیوان هستند. البته برای اینکه این سیستم بتواند عمل کند، قوانین شکلی و ماهوی دولت‌ها باید کافی باشد و «اعمال» اساسنامه توسط دولت‌های عضو، دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است تا آنها را قادر کند که صلاحیت اولیه خود را برای تحقیقات و تعقیبات آینده درباره جدی‌ترین جنایات بین‌المللی اعمال کنند. فقدان توصیف کیفری از جنایات مندرج در اساسنامه در قوانین داخلی، قطعاً بر «توانایی» دولت‌ها برای انجام رسیدگی‌های مربوط به این جنایات تأثیر می‌گذارد. همچنین این خلأ قانونی در صلاحیت‌های داخلی بر قابلیت پذیرش دعوی نزد دیوان دارای آثار عملی است. (Terracino, 2007, 421-422)

رویه عملی دولت‌ها در جرم‌انگاری جنایات بین‌المللی، بر این واقعیت دلالت می‌کند که آنها در وضع مقرراتی که آنها را به اعمال حقوق بین‌الملل کیفری در خصوص جنایات مهم بین‌المللی توانا سازد به تکمیلی بودن استناد کرده‌اند.^۱ در روند عضویت دولت‌ها در اساسنامه رم، آنها به طور مرتب چارچوب قانونگذاری قابل اعمال نسبت به جنایات مندرج

۱. اولین دولتی که در این زمینه اقدام نمود، کنگو است که در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸، اساسنامه رم را امضاء نمود و در ۳۱ اکتبر قانون شماره (۸-۹۸) را در تعریف جنایت ژنوسید، جنایات جنگی و جنایات علیه بشریت تدوین نمود. همچنین استناد به تکمیلی بودن صلاحیت دیوان در قانون کشور آلمان برای اعطای صلاحیت به دادگاه‌های این کشور در امر رسیدگی به جنایات بین‌المللی کاملاً مشهود است، قانون «The Code of Crimes against International Law» مقرر می‌کند: «در پرتو تکمیلی بودن صلاحیت تعقیبی دیوان، آلمان همواره قادر است که به جنایات مشمول صلاحیت دیوان رسیدگی کند.» (Kleffner, op. cit, p. 88)

در اساسنامه را مورد بازبینی قرار داده و در حد توان خلأهای موجود را برطرف نموده‌اند. «تکمیلی بودن» صلاحیت دیوان موجب می‌شود که دولت‌ها برای حفظ و اجرای حق اولیه خود مبنی بر تحقیق و تعقیب جنایات مشمول صلاحیت دیوان و خصوصاً برای اجتناب از اینکه «ناتوان» اعلام گردند، تلاش و اقدام نمایند،^۱ زیرا کمبودهای قانونی که نظام قضایی را به طور کلی و اساسی ناکارآمد می‌کند، می‌تواند منجر به قابل پذیرش بودن دعوی نزد دیوان گردد.^۲

بنابراین تأثیر نظام تکمیلی بودن بر اعمال حقوق بین‌الملل کیفری ماهوی توسط دولت‌ها بسیار مهم به نظر می‌رسد^۳ و البته این اعمال در صورتی رضایت بخش است که به طور جامع و مؤثر تمام رفتارهای جرم‌انگاری شده در اساسنامه رم را شامل شود، بدون اینکه بر تعهدات از قبل ایجاد شده برای دولت‌ها به موجب حقوق بین‌الملل و حتی فراتر از اساسنامه تأثیر بگذارد و در صورتی که خلأهای موجود در زمینه قانونگذاری را که منتهی به «بی‌کیفری» می‌شود، جبران نماید، از جمله مواردی که بدلیل فقدان شناسایی اصل صلاحیت جهانی برای دادگاه‌های ملی و عدم امکان اعمال سایر اصول صلاحیتی، با بی‌کیفر ماندن برخی جنایتکاران بین‌المللی مواجه هستیم.

۱. احراز «عدم توانایی» یک دولت، مطابق آنچه گفته شد، صرفاً به وضعیت‌هایی مانند تزلزل حکومت و یا منخاستات مسلحانه که منجر به فروپاشی نظام قضایی محدود نمی‌گردد، بلکه همچنین ملاحظات اقتصادی و اجرائیات مربوط به برخی از پرونده‌ها را نیز شامل می‌شود، اگر چه در اساسنامه به عنوان عواملی شمرده نشده‌اند که سیستم‌های قضایی ملی را با مشکل جدی مواجه می‌کند. در واقع مفهوم این عبارت که «دولت به هر حال قادر به انجام رسیدگی‌هایش نباشد» (ماده (۳) ۱۷ اساسنامه) به قدر کافی موسع است و می‌تواند شامل ناتوانی دولت بدلیل فقدان یا ناکافی بودن مقررات مقتضی باشد. (Kleffner, op. cit, p. 89) و (Cassese, Gaeta, Jones,) (op. cit, p. 67)

۲. نکته قابل تأمل در رابطه با قابلیت پذیرش دعوی در دیوان این می‌باشد که اساسنامه رم از استاندارد مقرر شده برای سایر دادگاه‌های بین‌المللی فاصله گرفته است، زیرا سایر دادگاه‌های بین‌المللی معمولاً یک دعوی را بر مبنای معیارهای قابلیت پذیرش رسیدگی می‌کنند، اما اساسنامه دیوان، برعکس، ملاک عدم قابلیت پذیرش را مقرر کرده است یعنی در وضعیت‌هایی به جز موارد مذکور در ماده ۱۷ اساسنامه دیوان می‌تواند پرونده را قابل پذیرش بداند. این امر تأثیر مستقیمی بر اثبات دلیل در مورد اعتراض به قابلیت پذیرش دعوی دارد، زیرا بار اثبات دلیل بر عهده دولت معترض به قابل پذیرش بودن دعوی است که اثبات کند اولاً، دعوی دارای یکی از معیارهای عدم قابلیت پذیرش مندرج در ماده ۱۷ اساسنامه است و ثانیاً، دعوی هیچ‌یک از استثنائات مقرر در ماده ۱۷ را نیز شامل نمی‌گردد. (برای مقایسه نگاه کنید به: ماده ۳۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در مورد ملاک قابل پذیرش بودن دعوی نزد دیوان اروپایی حقوق بشر و ماده (۲) ۶۱ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر در مورد دیوان آمریکایی حقوق بشر). رک: (Terracino, op. cit, pp. 428-9)

۳. این واقعیت که در مورد تعهدات مندرج در اساسنامه رم، پذیرش ماهیت معاهده‌ای صرف مورد قبول نیست، بر اهمیت موضوع افزوده است، زیرا جنایات مشمول صلاحیت دیوان مبتنی بر ارزش‌هایی است که در چارچوب قواعد آمره پذیرفته شده‌اند و کلیه دولت‌ها صرف‌نظر از وجود یا عدم وجود رابطه قراردادی با این قواعد مکلف به پذیرش و رعایت آنها هستند. (بیگزاده، ۱۳۷۷، ص ۶۸)

در واقع جرم‌انگاری جنایات مشمول صلاحیت دیوان در قوانین داخلی دولت‌ها، یکی از تبعات ضروری عضویت در اساسنامه رم است تا بخش‌های مختلف اساسنامه از جمله اصل صلاحیت تکمیلی بودن و اولویت دادگاه‌های ملی بر دیوان محقق گردد.

بند دوم) اعطای «عفو» به مرتکبین جنایات بین‌المللی

دیوان مطابق مواد ۱۷ و ۱۹ اساسنامه دارای این اختیار است که صلاحیت خود و قابل پذیرش بودن دعوی را تشخیص دهد. ماده (۱) ۱۹ مقرر می‌کند: «دیوان باید اطمینان حاصل کند، نسبت به موضوعی که به او عرضه شده است، صلاحیت دارد. دیوان می‌تواند رأساً نسبت به قابل پذیرش بودن موضوعی بر طبق ماده ۱۷ تصمیم بگیرد.» به این ترتیب دیوان در احراز «عدم تمایل» یا «بی‌توانایی» دولت، از آزادی عمل کافی برخوردار است. اما اساسنامه در رابطه با مسئله‌ای سکوت کرده که ممکن است سوء استفاده دولت‌ها را به همراه داشته باشد و آن موردی است که دولتی حقیقتاً رسیدگی کرده و متهم به ارتکاب جنایات مشمول صلاحیت دیوان را محکوم نموده است و لیکن بعدها، نسبت به مرتکب «عفو» یا «بخشش» اعمال و او به جهات دیگر پس از صدور حکم یا قبل از اتمام دوره حبس آزاد شود. (Cassese, Gaeta, Jones, op. cit, p. 678) در این شرایط به ظاهر به نظر می‌رسد دلیلی برای اعمال صلاحیت دیوان وجود ندارد، اما با توجه به اختیارات دیوان در احراز صلاحیت و تشخیص قابلیت پذیرش دعوی، دیوان می‌تواند برای تشخیص اینکه عفو یا سایر اشکال بخشش مطابق اساسنامه قابل قبول است یا خیر، معیارها و استانداردهای مستقل خود را بکار گیرد.

البته در این مورد باید فحوای اساسنامه، حقوق بین‌الملل معاهدات و اصول کلی منبعث از نظام‌های قضائی ملی را در نظر داشت. پیشنهاد جبران این خلأ اساسنامه در کمیته مقدماتی و در کنفرانس رم مورد بحث قرار گرفت، اما به دلیل مخالفت برخی دولت‌ها به نتیجه نرسید و دلیل آن ملاحظاتی بود که بر مبنای امکان مداخله دیوان در تصمیمات قضایی یا اجرایی دولت‌ها مطرح گردید. با وجود این، شاید در حال حاضر نیز دادستان، دیوان را متقاعد سازد که «عفو» اماره قاطع و غیرقابل انکاری است مبنی بر اینکه از ابتدا عنصر «حقیقی بودن» رسیدگی‌ها وجود نداشته است، اگر چه این انتقاد به دادستان وارد خواهد شد که رسیدگی‌های ملی انجام شده و اصل منع محاکمه مجدد مانع از رسیدگی دیوان است، اما به هر حال بعید به نظر نمی‌رسد که دیوان به درخواست دادستان پاسخ

مساعد دهد، خصوصاً اگر اقدامات انجام شده توسط دولت به نحو قابل توجهی از رویه معمول ملی برای اعمال مشابه فاصله گرفته باشد. (Stahn, 2005, 702) اعطای «عفو» در حقوق بین‌الملل به طور صریح ممنوع نشده‌اند، اما حمایت گسترده‌ای از این نظر می‌شود که اعمال عفو برای جنایات بین‌المللی به طور کلی مطابق با حقوق بین‌الملل نیست.^۱ بنا بر همین رویکرد پیشنهاد شده است که دیوان باید از پذیرش «عفو» نسبت به جنایات مندرج در اساسنامه اجتناب کند، زیرا کشورهای عضو اساسنامه با این تأکید به تأسیس دیوان پرداخته‌اند که فجیع‌ترین جنایاتی که موجب تشویش جامعه بین‌المللی می‌شود، نباید بدون مجازات بماند و اینکه لازم است تعقیب مؤثر مرتکبین آن جنایات در سطح ملی تضمین گردد. (Stahn, op. cit, p. 703) به این ترتیب، آنچه که در روند محاکمه و مجازات جنایات مزبور توسط دادگاه‌های داخلی، خللی وارد کند، از جمله اعطای «عفو» یا «بخشش» جنایتکاران، در راستای تحقق هدف اساسنامه نیست.

نیز دیوان به عنوان یک نظام مکمل نظام‌های قضائی ملی مورد توجه قرار گرفته و وظیفه اولیه تحقیق و تعقیب جنایات بین‌المللی بر عهده دولت‌ها است. در واقع دولت‌هایی که به عضویت اساسنامه در می‌آیند، به طور ضمنی اراده کرده‌اند که صلاحیت کیفری خود را بر جنایات مشمول صلاحیت دیوان تسری دهند تا در آینده بتوانند با استناد به تکمیلی بودن دیوان به تعقیب جنایات مزبور بپردازند. در واقع تصمیم یک دولت مبنی بر پیوستن به نظام دیوان، قبول نوعی از پاسخگو بودن و پذیرش سیستم نظارتی (غیرمستقیم) دیوان

۱. کمیته حقوق بشر در نظریه تفسیری شماره ۲۰، اظهار داشته که عفو‌ها در رابطه با اعمال شکنجه، به طور کلی با تعهد دولت‌ها برای تحقیق درباره چنین اعمالی در تعارض است. رک:

Human Rights Committee, General Comment No. 20 (Art.7) of April 1992, UD Doc. CCPR/C21/Rev.1/Add 3, para. 15.

مجمع عمومی سازمان ملل اعلام کرده است که مرتکبین ناپدید کردن اجباری نباید از عفوهای اعطایی منتفع شوند. رک:

Art. 18 UNGA Declaration 47/133 on the Protection of All Persons from Enforced Disappearances, 8 December 1992.

در ۸ ژوئیه ۱۹۹۹، دبیر کل سازمان ملل اعلام نمود که موافقتنامه صلح سیرالئون (Sierra Leone Peace Agreement) را با این شرط امضاء می‌کند که: «عفو و بخشش نباید نسبت به جنایات بین‌المللی ژنوسید، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و سایر نقض‌های جدی حقوق بین‌الملل بشردوستانه اعمال گردد». رک:

Final Report on the Exercise of Universal Jurisdiction in Respect of Gross Human Rights offences, International Law Association, 2000, p. 15.

کمیسیون حقوق بشر در قطعنامه (۲۰۰۲/۷۹) مقرر نموده: «عفو‌ها نباید نسبت به افرادی که مرتکب نقض‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه می‌شوند به نحوی که تشکیل دهنده جنایات مهم هستند، پیش‌بینی گردد». رک:

Commission on Human Rights, Res. 2002/79 on Impunity, para. 2.

است که به راحتی و به دلیل برخی ملاحظات سیاسی نمی‌توان آن را نادیده گرفت.^۱ بنابراین اگر دولتی در راستای ایفای تعهد خود مبنی بر تعقیب جنایات بین‌المللی اهمال کند و یا در هر یک از مراحل محاکمه و مجازات جنایتکاران موانعی ایجاد کند، از جمله به این افراد «عفو» اعطا نماید، ممکن است بعنوان نشانه‌ای بر عدم تمایل یا عدم توانایی دولت در رسیدگی قلمداد گردد که موجب قابل پذیرش دانستن دعوی نزد دیوان خواهد شد. (Stahn, op. cit, 704-705)

به علاوه دیوان ممکن است بر مبنای تعهد خود در رابطه با حقوق بین‌الملل عرفی و استانداردهای حقوق بشر^۲ الزامی را برای تعقیب جنایات بین‌المللی شناسایی نماید و بر همین اساس به «عفو»های اعطایی از سوی دولت‌ها ترتیب اثر ندهد.

در واقع این وظیفه دیوان است که اساسنامه را در راستای «حقوق بشر شناخته شده در سطح بین‌المللی» اعمال کند و برای آن می‌تواند از اعمال برخی «عفو»ها ممانعت به عمل آورد که رویه قضائی نهادهای حقوق بشری نیز در تأیید این نظر قابل استناد می‌باشد.^۳ فراتر از این، برخی قائلند حتی در مواردی هم که دولت‌ها تعهد صریحی بر اساس حقوق قراردادی یا حقوق عرفی ندارند، دیوان باز هم می‌تواند، از پذیرش «عفو» امتناع کند. (Stahn, op. cit, p.705) همانطور که دادگاه‌های ویژه (دادگاه یوگسلاوی و دادگاه رواندا)^۴

۱. ماده ۱۲۷(۲) اساسنامه: «هیچ دولتی به دلیل کناره‌گیری از اساسنامه، از تعهدات ناشی از زمان عضویت... معاف نخواهد شد. کناره‌گیری دولت تأثیری بر هیچ یک از همکاری‌هایی که آن دولت در رابطه با تحقیقات و رسیدگی‌های جنایی مکلف به انجام آن با دیوان بوده و پیش از نافذ شدن کناره‌گیری شروع شده است، نخواهد گذاشت...»

۲. ماده ۲۱ اساسنامه: «۱- دیوان اجرا خواهد کرد: الف) در وهله نخست این اساسنامه و آیین دادرسی و ادله مربوط به آن را؛ ب) در مرحله دوم، بر حسب اقتضا، معاهدات قابل اجرا و اصول و قواعد حقوق بین‌الملل از جمله اصول مسلم حقوق بین‌الملل منازعات مسلحانه؛ ج) در غیر این صورت، اصل عمومی حقوق... ۳- تطبیق و تفسیر حقوقی که در این ماده پیش‌بینی شده است، نباید متناقض با حقوق بشر شناخته شده بین‌المللی بوده باشد...»

۳. دیوان امریکایی حقوق بشر تصریح نموده: «دولت‌های عضو کنوانسیون (امریکایی حقوق بشر) که مقررات مربوط به عفو‌ها را در مورد مأموران خود تصویب کرده‌اند، ناقض مواد ۸ و ۲۵ کنوانسیون هستند. مقررات مربوط به عفو، قربانیان را بدون دفاع می‌گذارد و موجب بی‌کیفری می‌شود و بنابراین صریحاً با متن و روح کنوانسیون امریکایی حقوق بشر، مغایر است.» رک:

Inter American Court of Human Rights, Barrios Altos Case, Judgement of 14 March 2001, para. 53.

کمیته حقوق بشر، عمیقاً تأثر خود را از قانون (Decree Law 26.379) که عفو را برای برخی کارگزاران دولتی از جمله نظامیان، نیروهای پلیس و نمایندگان مجلس پیش‌بینی کرده، اعلام نموده است. رک:

Comments of Human Rights Committee on the Report Submitted by Peru of 25 July 1996, UN Doc. CCPR/79/Add. 67, para. 9.

۴. برای اطلاعات بیشتر رک:

و دادگاه سیرالئون نیز هیچیک استثنائات مسؤولیت کیفری را برای جنایات موضوع اساسنامه رم نپذیرفته‌اند.^۱

با توجه به بحث‌های مطرح، درباره رویکرد دیوان نسبت به «عفو» یا «بخشش» جنایتکاران بین‌المللی، به نظر می‌رسد جایگاه این راهکار دولتها برای بی‌کیفر گذاشتن جنایات بین‌المللی تا حد زیادی وجهه قانونی خود را از دست بدهد، زیرا با آنکه رویه بین‌المللی از بی‌اعتبار دانستن «عفو»های اعطایی، حمایت قابل توجهی را کرده است، اما هنوز عفو به عنوان یکی از موانع احتمالی اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی شمرده می‌شود (Amnesty International, op. cit, Principle 7) (Kamminga, op. cit, p. 13) و چنان که حقوق بین‌الملل، مقرر کردن «عفو» برای مرتکبین جنایات بین‌المللی را غیرمجاز بدانند، چنین عفوهای بی‌اثر می‌شوند و مانعی برای اعمال صلاحیت دیوان محسوب نخواهند شد. همچنین دادگاه‌های ملی نیز می‌توانند با استناد به اصل صلاحیت جهانی، جنایتکاران عفو شده را تحت پیگرد قرار دهند.

در واقع عدم اعتبار قوانین داخلی یا هر نوع قرارداد پیش‌بینی کننده عفو نسبت به مرتکبین این جرائم و نیز احکامی که از سوی دادگاه‌ها بر این اساس صادر می‌گردد، با مبانی اصل صلاحیت جهانی و صلاحیت دیوان کاملاً منطبق است. زیرا بر اساس همان دلایل و مبانی که هر یک از کشورها و دیوان می‌توانند نسبت به تعقیب و مجازات مرتکبین جنایات شناخته شده بین‌المللی به نمایندگی از جامعه بین‌المللی، اقدام نمایند به همان سبب نیز باید پذیرفت که هیچ کشور و یا مرجع داخلی یا بین‌المللی حق ندارد تا مرتکبین این جنایات را که دشمن بشر فرض می‌شوند، از عفو که نتیجه آن بی‌کیفری است برخوردار نماید. (فروغی، همان، ص ۲۵۳)

See: Prosecutor v. Furundzija, Case No. IT-95-17/1-T10 (Trial Chamber 10 December 1998), para. 155.

۱. این اصل صریحاً در رأی دادگاه سیرالئون آمده و شعبه مزبور مقرر کرده است، در مورد اقدام کشور سیرالئون در اعطای عفو، دیوان می‌تواند اعمال آن را اجازه ندهد تا اعطای چنین عفوهای بی‌اثر را کاهش دهد یا کاملاً حذف کند که در واقع مغایر با حقوق بین‌الملل عرفی هستند و با تعهدات دولتها در معاهدات و کنوانسیون‌های معینی که هدف آنها حمایت از بشریت است، مغایر می‌باشد. رک:

The Appeals Chamber of the Courts for Sierra Leone in the Case of **Prosecutor v. Moris Kallon**, Brima Bazzy Kamara, Decision of 13 March 2004, para. 84.

بند سوم) شناسایی «مصونیت» برای مقامات رسمی دولت

حقوق بین‌الملل، مقامات رسمی دولت را در دادگاه‌های ملی دولت‌های دیگر، برخوردار از مصونیت می‌داند. در این باره دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ (کنگو - بلژیک)، بر این اصل کلی بین‌المللی تکیه کرد که مقامات عالی‌رتبه دولتی مانند رئیس کشور، نخست وزیر یا وزیر امور خارجه همانند مأموران دیپلماتیک و کنسولی در دیگر کشورها از مصونیت کیفری و مدنی برخوردارند و در حقوق بین‌الملل عرفی استثنائاتی بر اصل مصونیت این مقامات وارد نشده است، حتی اگر به ارتکاب جنایت جنگی یا جنایت ضد بشریت متهم باشند.^۱

البته این مصونیت‌ها در دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و از جمله در دیوان کیفری بین‌المللی قابل طرح نیستند. همانطور که در ماده (۲) ۲۷ اساسنامه رم به آن تصریح شده است.^۲ حال در رابطه با عملکرد دادگاه‌های ملی با استناد به تکمیلی بودن صلاحیت دیوان و یا بر اساس اصل صلاحیت جهانی سؤالاتی قابل طرح می‌باشد از جمله اینکه: آیا مصونیت را می‌توان یکی از موانع اصلی اجرای صلاحیت جهانی به حساب آورد؟ و از آنجایی که یکی از مستلزمات تکمیلی بودن که از مفهوم «عدم توانایی» استنباط می‌شود، حذف مصونیت‌ها در قوانین داخلی است، آیا چنین برداشتی با جایگاه مصونیت در حقوق بین‌الملل مغایر است؟ برخی از حقوق‌دانان معتقدند، ماهیت تکمیلی بودن صلاحیت دیوان به طور قابل ملاحظه‌ای در تحلیل‌های دیوان بین‌المللی دادگستری نادیده گرفته شده است و در آینده تکمیلی بودن، مباحث مرتبطی را با این موضوع نزد دیوان کیفری بین‌المللی مطرح خواهد نمود. (Kleffner, op. cit, 103-104)

در اساسنامه رم هیچ مطلبی وجود ندارد که موازین قابلیت پذیرش را در رسیدگی‌های علیه مقامات رسمی، قابل اعمال نداند، بنابراین اگر دولت‌ها تصمیم بگیرند که از چارچوب موجود برای مصونیت‌ها مطابق رأی دیوان بین‌المللی دادگستری پیروی کنند و بنا را بر عدم تعقیب بگذارند، دیوان اعلام می‌کند که دعوی مزبور قابل پذیرش است، به این دلیل که دولت، ناتوان یا غیرمایل در رسیدگی می‌باشد. حال، اگر دولت‌هایی ماهیت تکمیلی

۱. نظرات فردی و از آن مهم‌تر نظرات مخالف چند قاضی دیوان این واقعیت را می‌نمایاند که نظر دیوان از بسیاری جهات مقبولیت کامل را ندارد. برای اطلاعات بیشتر رک: (رنجیریان، همان، صص ۱۵۴-۱۴۸)
۲. ماده (۲) ۱۷ اساسنامه: «مصونیت‌ها یا قواعد شکلی ویژه‌ای که به موجب حقوق داخلی یا حقوق بین‌الملل در مورد مقامات رسمی اجرا می‌شوند، موجب نمی‌گردند که دیوان نتواند صلاحیتش را نسبت به آن اشخاص اعمال نماید.»

بودن صلاحیت دیوان را چنان تفسیر کنند که به آنها اجازه دهد مقرراتی برای تعقیب مقامات رسمی دولت‌ها وضع کنند، آنگاه به نظر می‌رسد که دیوان چنین پرونده‌هایی را غیرقابل پذیرش بداند. اگر چه در این باره تردیدهایی وجود دارد که آیا چنین مقرراتی با حقوق بین‌الملل هماهنگ است یا خیر؟^۱ و اینکه آیا ماده (۲) ۲۷ اساسنامه ناظر بر روابط افقی میان دولت‌ها می‌باشد و یا فقط ارتباط عمودی دولت‌ها و دیوان را مد نظر قرار داده است؟^۲

در مورد مصونیت مقامات رسمی دولت‌ها، دو مسئله مطرح می‌باشد. از یک سو باید افراد متهم به ارتکاب جرایم بین‌المللی به محاکمه کشیده شوند و از سوی دیگر باید امنیت سران دولت‌ها و مقامات رسمی به نحوی تأمین شود که از عهده ایفای وظایف خود برآیند. سؤالی که در اینجا می‌توان پرسید اینکه چرا دیوان باید صلاحیت رسیدگی به اتهامات مقامات رسمی دولت‌ها را داشته باشد؟ و اینکه چرا تصور می‌شود این امر از رسیدگی‌هایی که دادگاه‌های ملی با اعمال صلاحیت جهانی انجام می‌دهند، اختلالات کمتری به وجود می‌آورد؟

۱. حقوق بین‌الملل عرفی و تعهدات معاهده‌ای دولت‌ها مصونیت مقامات رسمی را در دادگاه‌های ملی به رسمیت می‌شناسد چنانچه دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ ضمن اشاره به اسناد بین‌المللی ناظر به موضوع مانند کنوانسیون وین ۱۹۶۱ درباره روابط دیپلماتیک، به تبیین حقوق بین‌الملل عرفی می‌پردازد. به نظر دیوان از مواد اساسنامه‌های دادگاه‌های نورمبرگ و توکیو و دادگاه‌های کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و رواندا و ماده ۲۷ اساسنامه رم چنین بر نمی‌آید که حقوق بین‌الملل عرفی استثنائی را برای دادگاه‌های ملی در نظر گرفته باشد (رک: امیرحسین رنجیریان، «قانون ۱۹۹۹-۱۹۹۳ بلژیک، رأی ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ دیوان بین‌المللی دادگستری»، ص ۱۴۲) با این وجود تلاش‌های زیادی توسط نهادهای حقوق بشری شده است تا مصونیت مقامات رسمی به عنوان مانعی برای اعمال اصل صلاحیت جهانی قلمداد نشود. اصل ۵ از اصول پرینستون مقرر می‌کند: «در رابطه با جنایات جرایم بین‌المللی... سمت رسمی هر فرد متهم چه در رأس دولت و یا در سایر رده‌های بالا و یا نماینده مجلس، نباید چنین کسی را از مسئولیت کیفری مبرا کند یا مجازات وی را تخفیف دهد. رک:

Principle 5 of Princeton principles on Universal Jurisdiction

همچنین کمیته عفو بین‌الملل تصریح نموده که: «برای افراد در سمت‌های رسمی، مصونیتی وجود ندارد. مجالس قانونگذاری باید تضمین کنند که دادگاه‌های ملی آنها می‌توانند بر هر فرد مظنون یا متهم به ارتکاب جرایم مهم بین‌المللی اعمال صلاحیت نمایند صرف‌نظر از آن که سمت رسمی مظنون یا متهم در زمان ارتکاب جرم ادعایی یا هر وقت پس از آن چه می‌باشد. رک:

Amensty International, Principle 2 of 14 Principles on Effective Exercise of Universal Jurisdiction

۲. در تفسیر مضیق، مقررات مندرج در اساسنامه رم، صرفاً در رسیدگی‌های دیوان قابل اعمال است، اما دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق اظهار داشته است در رابطه با «شکنجه» چنین مقرراتی (عدم مصونیت)، بیانی مسلم و غیرقابل تردید از حقوق بین‌الملل عرفی است. بنابراین به طور واضح قاعده مزبور در رسیدگی‌های داخلی نیز اعمال می‌گردد. اگر چه این نظر محدود به جرم شکنجه است اما می‌توان تصور کرد که عدم مصونیت نسبت به سایر جنایات موضوع صلاحیت جهانی قابل اعمال می‌باشد. (Kamminga, op. cit, p. 13)

در پاسخ به نظر می‌رسد خطر یا احتمال سوء استفاده از اختیار دولت‌ها به اندازه‌ای جدی است که براحتی نمی‌توان مصونیت مقامات رسمی دولت‌ها را، حتی در مورد جنایات بین‌المللی نادیده گرفت و به همین دلیل در تشخیص قابلیت رسیدگی دعوی توسط دیوان این ضرورت باید از سوی دولت‌ها اثبات شود که در مواردی دادگاه‌های ملی با رعایت جانب احتیاط، صلاحیت خود را برای تعقیب برخی مقامات رسمی به دلیل مصونیت آنها اعمال نکرده‌اند و این اقدام مطابق با اصول دادرسی شناخته شده در حقوق بین‌الملل بوده است. پس از آن، اگر دادگاه‌های ملی از سوی دیوان «قادر» یا «مایل» به رسیدگی شناخته شوند، می‌توانند با اعتبار و مشروعیت بیشتری خواهان تحقیق و تعقیب مقامات رسمی دولت‌های دیگر باشند. در این میان آنچه اهمیت دارد این است که در راستای تحقق ماهیت تکمیلی صلاحیت دیوان، تعادلی میان احتمال سوء استفاده دولت‌ها و ضرورت مقابله با بی‌کیفری به وجود آید. (Kleffner, op. cit, 105-106)

شاید بتوان این نتیجه را گرفت که اگر ماده (۲) ۲۷ اساسنامه، نیز به عنوان یکی از جنبه‌های تکمیلی بودن صلاحیت دیوان اعمال شود، در واقع دولت‌های عضو این امکان را پذیرفته‌اند که به طور ضمنی از مصونیت‌های مقامات رسمی خود، در مقابل رسیدگی‌های ملی سایر دولت‌های عضو صرف‌نظر کنند، زیرا وقتی این افراد نزد دیوان از مصونیتی برخوردار نیستند و دیوان دادگاه‌های ملی را در رسیدگی واجد اولویت می‌داند پس شاید بتوان عدم مصونیت آنها را در این دادگاه‌ها نیز مطرح نمود. البته امکان قانونی دولت‌های عضو برای اعمال صلاحیتشان نسبت به مقامات رسمی دیگر دولت‌های عضو به این معنا نمی‌باشد که دولت‌ها را ملزم به انجام آن بدانیم، زیرا با وجود دیوان در جایگاه خود، نیازی به چنین اقدامی نیست و حتی سنجیده‌تر آن است که دولت‌ها به دلیل حساسیت‌های سیاسی ناشی از چنین تعقیباتی، رسیدگی را به دیوان واگذار نمایند. (Ibid, p.106)

بنابراین علی‌رغم نگرانی‌هایی که از سوی برخی درباره رأی دیوان بین‌المللی دادگستری^۱ در خصوص خدشه‌ناپذیری مصونیت مقامات رسمی ابراز گردیده است مبنی بر اینکه دیوان در این قضیه توجه شایسته‌ای به ماهیت اعمال منتسب به متهم نکرده و به جای ترجیح دادن ضرورت‌های عدالت بین‌المللی از بایسته‌های حاکمیت دولت‌ها جانبداری کرده است، (فروغی، همان، ص ۲۶۲) نمی‌توان به طور مطلق پذیرفت که این رأی شدیداً اصل صلاحیت جهانی و سیر تحولات آن را تحت تأثیر قرار خواهد داد، زیرا نگاه دیوان به

۱. فضل... فروغی، همان، ص ۲۶۲.

مسئله مصونیت مقامات رسمی دولت‌ها و اعمال صلاحیت تکمیلی دیوان قطعاً در آینده تغییراتی را در جایگاه مصونیت به وجود خواهد آورد.^۱

مبحث چهارم: چشم‌انداز صلاحیت جهانی با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی

ترسیم رابطه اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی و صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی از جمله مباحثی بوده که حتی قبل از تأسیس آن، توسط حقوقدانان مورد بحث قرار گرفته و همواره تأکید شده است که این دو نه به عنوان جایگزین یکدیگر بلکه در کنار هم برای مجازات جنایتکاران بین‌المللی باید بکار گرفته شوند.

این مفهوم که دولت‌ها قرار است با تأسیس یک دادگاه کیفری بین‌المللی، کلیه اختیاراتشان را برای محاکمه و مجازات جنایات به آن واگذار نمایند، قدری دور از واقعیت و به سختی قابل دفاع بوده و از حدود دو دهه قبل نیز راه حل‌های مبتنی بر «تکمیلی بودن» نظام قضایی ملی و دیوان کیفری بین‌المللی، معقول به نظر رسیده است. (Greafrath, 1990, pp. 82-84) زیرا مشکلات تئوری و عملی فراوانی برای تأسیس یک دادگاه کیفری بین‌المللی با صلاحیت انحصاری وجود دارد و در راستای اصل حاکمیت دولت‌ها و رعایت منافع و امنیت آنها نمی‌باشد، ضمن اینکه مستلزم صرف هزینه بسیار و تأمین نیروی انسانی زیاد می‌باشد. (Ibid)

بنابراین توجه به تمام این مشکلات، رهنمون شده است به اعمال اصل صلاحیت جهانی توسط دادگاه‌های ملی که به عنوان شکل خاصی از همکاری بین‌المللی دولت‌ها و در شرایط و اوضاع و احوال خاصی اعمال می‌گردد. البته درباره این که با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی، رونق یا رکود این اصل صلاحیتی مهم در پیش است، نظرات مختلفی از سوی حقوقدانان مطرح می‌باشد.

بند اول) رکود اصل صلاحیت جهانی

برخی از نویسندگان معتقدند، صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و اصل صلاحیت جهانی در عین حال که نسبت به تعقیب و مجازات جنایات مهم بین‌المللی یعنی ژنوسید، جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی قلمرو مشترکی دارند، اما در این زمینه به طور هم

۱. برای مثال، اگر پرونده‌ای در رابطه با اتباع یکی از دولت‌های غیر عضو بدلایی (از جمله ارتکاب جرم در سرزمین یکی از دولت‌های عضو یا غیره) مطرح شود و در مقابل با استناد به حقوق بین‌الملل عرفی، مصونیت مرتکب ادعا شود آنگاه دیوان با تصمیم‌گیری خود شاید تا حدودی موازین حقوق بین‌الملل عرفی را درباره این موضوع تبیین نماید. رک: (Cassese, 2002, p. 874)

سنگ و هماهنگ عمل نمی‌نمایند و در اصل رویکردهای متفاوتی نسبت به یک مسئله مشابه دارند. چه یکی وابسته به اقدام یک جانبه و مستقل یک دولت بوده و دیگری مبتنی بر اقدام چند جانبه دولت‌ها با تأسیس یک دیوان کیفری بین‌المللی می‌باشد. بنابراین با توجه به این ناهماهنگی و نیز مشکلات و خطرات عدیده ناشی از اجرای صلاحیت جهانی، جامعه بین‌المللی باید صلاحیت جهانی را به نفع دیوان کیفری بین‌المللی کنار بگذارد. (فروغی، همان، ص ۳۲۲) در واقع اصل صلاحیت جهانی به عنوان یک اقدام از سوی جامعه بین‌المللی متصور است که در صورت فقدان نهاد متولی آن، به دادگاه‌های ملی واگذار می‌شود و حال با لازم‌الاجرا شدن اساسنامه رم، جامعه بین‌المللی برای اولین بار یک مرجع دائمی تأسیس نموده که نسبت به برخی جرائم که تا قبل موضوع اصل صلاحیت جهانی بوده‌اند، واجد صلاحیت می‌باشد و از این پس دیوان نسبت به دادگاه‌های اعمال کننده صلاحیت جهانی، در رابطه با رسیدگی به جنایات مندرج در اساسنامه رم، مرجع مناسب‌تری قلمداد می‌شود و به نحو مطلوب‌تری اقدام خواهد کرد، زیرا اختیارات و اقدامات بیشتری نسبت به دادگاه‌های ملی دارد و انجام رسیدگی مؤثرتر از آن توقع می‌رود. (Kleffner, op. cit, p. 108) اما در رابطه با جرایمی که مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نمی‌شوند، از جمله مواردی که نه در سرزمین و نه توسط اتباع دولت‌های عضو ارتکاب یافته‌اند و یا مربوط به قبل از لازم‌الاجرا شدن اساسنامه می‌شوند، ارتقای اعمال صلاحیت جهانی بسیار مهم و حیاتی است و باید به گونه‌ای توسط دادگاه‌های ملی تضمین شود که چنین جرایم بین‌المللی بی‌کیفر باقی نمانند. (Ibid)

طبق این دیدگاه، دولت‌ها باید در رژیم صلاحیتی خود میان جنایات مشمول صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و سایر جرایم تفکیک قائل شوند و اعمال صلاحیت جهانی را محدود به موارد اخیر نمایند و در واقع با حذف صلاحیت جهانی به کارکرد دیوان تأثیر بیشتری خواهند بخشید. طرفداران این نگرش معتقدند که در سال‌های آتی، جهان به یک دیوان کیفری بین‌المللی قدرتمند و کارآمد نیاز خواهد داشت، این امر از یک سو مستلزم تشویق دولت‌ها خصوصاً دولت‌های بزرگ مانند آمریکا برای تصویب اساسنامه این دیوان و از سوی دیگر همکاری دولت‌های عضو با آن و همچنین اصلاح بعضی از مقررات اساسنامه از جمله اعطای صلاحیت جهانی به دیوان نسبت به تمام جرایم بین‌المللی می‌باشد، (فروغی، همان، ص ۳۲۳) زیرا تاکنون تلاش‌های انجام گرفته برای پیش‌بینی چنین

صلاحیتی برای دیوان ناموفق بوده است و حتی مسئله جایگزین‌های احتمالی برای آن نیز چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد.^۱

رویکرد اول، حتی اگر از نظر تئوری قابل قبول باشد اما در عمل دیوان را با انبوهی از پرونده‌هایی مواجه خواهد کرد که باید در موردشان تصمیم‌گیری بشود، در حالی که با توجه به نظام صلاحیتی دیوان، موفقیت نهایی آن هنگامی قابل تصور است که پرونده‌های معدودی برای رسیدگی داشته باشد. از همین روی دیوان کیفری بین‌المللی مکمل نظام‌های قضایی ملی و تکمیلی بودن صلاحیت آن بر عدم تمایل یا عدم توانایی دولت‌ها تکیه دارد. (Arbour, 2003, pp. 585-586). همچنین منجر به بروز خلأهایی می‌گردد که مرتکبین می‌توانند به موجب آن از اجرای عدالت بدلیل عدم اعمال صلاحیت جهانی بگریزند، علی‌رغم اینکه دیوان مطابق اساسنامه در واقع صلاحیت رسیدگی به آنها را دارا می‌باشد اما بدلیل وجود عواملی از تحقیق و تعقیب صرف‌نظر می‌کند. از جمله این عوامل عبارتند از اینکه موضوع بنابه تشخیص دیوان از اهمیت چندان بر خودار نباشد (ماده (د) (۱) ۱۷ اساسنامه رم) و یا بدلیل تعدد دعاوی، دیوان نتواند همه آنها را رسیدگی کند^۲ و این در حالی است که دولت سرزمینی یا دولت متبوع نیز مایل یا قادر^۳ به تحقیق و تعقیب نمی‌باشند. بنابراین، به نظر می‌رسد که صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی، حتی نسبت به جنایات مشمول صلاحیت دیوان هنوز از اهمیت زیادی برخوردار است. (Kleffner, op. cit, p. 108)

۱. گفته شده است که ماهیت برخی جنبه‌های اساسنامه رم، از جمله ارجاع وضعیت از سوی شورای امنیت و یا اختیارات دادستان در شروع رسیدگی، در عمل به مثابه اعطای صلاحیت جهانی به دیوان است که البته این تلقی مورد تردید می‌باشد زیرا، در رابطه با شورای امنیت ارجاع «وضعیت» و نه «پرونده» یا «قضیه» خاص از سوی شورا، ضمن اینکه تا حدودی مانع از سیاسی شدن فرایند عمل دیوان است به دیوان این امکان را می‌دهد که به عنوان یک نهاد قضائی مستقل در مورد مسائل صلاحیت و قابلیت پذیرش دعوی، تشخیص نهایی را دارا باشد و تصمیم بگیرد که چه اشخاصی باید تحت تعقیب قرار گیرند. اختیارات دادستان نیز مبنی بر شروع تحقیقات مطابق ماده (۲) ۱۲ اساسنامه، مقید به پیش شرط‌های احراز صلاحیت دیوان (یعنی وقوع جرم در قلمرو و یا توسط یکی از اتباع دولت عضو) می‌باشد. برای اطلاعات بیشتر رک: (Bekou and Cryier, op. cit. pp. 56-60) (Abass, op. cit, p. 373)

۲. یک مثال برای تعدد دعاوی، وضعیتی است که یک دولت عضو دچار فروپاشی شده و جنایاتی در سطح وسیع در آن ارتکاب یافته است و مرتکبین که شامل تعداد زیادی از افراد می‌باشند به کشورهای همسایه متواری شده‌اند. در این حالت دادستان دارای تشخیص محدودی است که موارد معینی را برای تحقیق انتخاب کند، خصوصاً اینکه وی مطابق ماده (ج) (۱) ۵۳ اساسنامه باید اجرای عدالت را نیز در نظر بگیرد.

۳. ممکن است «عدم توانایی» دولت عضو ناشی از این واقعیت باشد که با وجود رابطه صلاحیتی قوی، نمی‌توان به متهم دست یافت، زیرا دولت دستگیر کننده که می‌توانسته صلاحیت جهانی اعمال کند، از استرداد متهم امتناع نماید به این دلیل که ممکن است متهم در کشور ذی‌ربط به مجازات اعدام محکوم گردد.

بند دوم) تجدید حیات اصل صلاحیت جهانی

در مقابل ایده مبتنی بر حذف یا رکود صلاحیت جهانی، برخی معتقدند که اکنون در مرحله‌ای هستیم که ملازم بودن صلاحیت جهانی دادگاههای ملی و صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی برای ارتقای نظم حقوقی بین‌المللی مناسب به نظر می‌رسد. برای رسیدن به این هدف باید، صلاحیت کیفری دولتها را به عنوان مبنا بگیریم و آن را با توسعه اصل صلاحیت جهانی و نیز تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه تهیه ادله و مدارک، دستگیری یا استرداد گسترش دهیم و در کنار آن دیوان کیفری بین‌المللی نه به جای و نه در رقابت دادگاههای ملی، اعمال صلاحیت نماید. در واقع این نگرش که «صلاحیت جهانی دادگاههای داخلی و صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، جایگزین یکدیگرند» متناسب با ضرورت‌های جامعه بین‌المللی نیست و باید رویکرد «صلاحیت جهانی همراه با صلاحیت کیفری بین‌المللی» را پذیرفت. در عین حال آنها می‌گویند این دو صلاحیت نباید در عرض یکدیگر باشند بلکه دیوان کیفری بین‌المللی باید به عنوان یک مرجع عالی و دادگاه تجدیدنظر به نقش خود در نظارت و هماهنگی اجرای صلاحیت جهانی توسط دادگاههای داخلی بپردازد. (Greafrath, op. cit, pp. 85-87) اگر چه پذیرش این نظر به طور کامل قدری بعید به نظر می‌رسد اما بر اساس تکمیلی بودن صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی، حق تقدم در رسیدگی به جنایات بین‌المللی مشمول صلاحیت دیوان از آن دادگاههای ملی است و این امر باعث می‌شود که حریم اصل صلاحیت جهانی محاکم داخلی محفوظ بماند و نگاه اساسنامه در ایجاد موازنه میان صلاحیت ملی کشورهای عضو و صلاحیت دیوان، باعث شده است که اهتمام دادگاههای داخلی به اصل صلاحیت جهانی بیش از پیش توسعه یابد. (زمانی، ۱۳۸۵، ص ۳) این امر در راستای تصریح مقدمه اساسنامه است که یادآور شده است که «این وظیفه هر یک از دولت‌هاست که صلاحیت کیفری خود را در مورد کسانی که مسئول جرایم بین‌المللی هستند اعمال نماید.» همچنین مطرح شده است که مقررات شکلی و ماهوی مندرج در اساسنامه رم، دارای این پتانسیل است که چالش‌های اخیر، در باره مؤثر بودن رسیدگی‌ها بر مبنای اصل صلاحیت جهانی را تعدیل و آنها را محدودتر نماید و این مهم محقق نخواهد شد مگر از طریق نظام «همکاری» پیش‌بینی شده برای دیوان که میان دیوان و نظام‌های قضایی ملی تعامل و ارتباط نزدیکی را در نظر گرفته است. انتظار می‌رود دیوان در سالهای آتی نسبت به تحقیق و تعقیب جنایات مشمول صلاحیت خود، از تخصص و تجربه بالایی برخوردار شود. به

علاوه قابلیت دیوان برای استناد به همکاری دولت‌ها در زمینه وضع قوانین مقتضی و یا تحقیق و تعقیب جنایات احتمالاً امکان بسیار کمی را برای بی‌کیفر ماندن جنایتکاران بین‌المللی باقی خواهد گذارد. (Kleffner, op. cit, p. 109)

در تأیید رویکرد مبتنی بر افزایش اقبال عمومی در اعمال صلاحیت جهانی پس از تأسیس دیوان، رویکرد دولت‌ها پس از تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی ویژه (دادگاه یوگسلاوی و دادگاه رواندا) در خصوص اعمال این اصل و تلاش برای فراهم کردن مقدمات (قانونی و قضایی) آن قابل استناد می‌باشد، زیرا علی‌رغم اینکه، از حدود نیم قرن پیش، کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، برای دولت‌های عضو اصل صلاحیت جهانی را نسبت به نقض‌های جدی و مهم^۱ شناسایی نموده بودند، پس از تشکیل دادگاه یوگسلاوی و دادگاه رواندا است که اهتمام جدی دولت‌ها در عمل ملاحظه می‌گردد.^۲ پس، علی‌رغم تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی، مقبول و حتی لازم است که دولت‌ها با در نظر گرفتن شرایطی به اعمال صلاحیت جهانی بپردازند، زیرا آنچه مسلم است، دیوان کیفری بین‌المللی بر خلاف دادگاه‌های داخلی به خودی خود صلاحیت جهانی ندارد. در غیر صورتی که شورای امنیت وضعیتی را به دیوان برای رسیدگی ارجاع نماید، دیوان تنها در شرایطی می‌تواند برای رسیدگی به جرم اعمال صلاحیت نماید که جرم در قلمرو دولتی که عضو اساسنامه است روی داده یا این که متهم تبعه یکی از دولت‌های عضو اساسنامه باشد. بنابراین دیوان باید صلاحیت خود را بر اساس اصل سرزمین یا اصل تابعیت متهم اعمال نماید. این موضوع خلاء بزرگی را بر جای خواهد نهاد که تنها از طریق اعمال صلاحیت جهانی از سوی دادگاه‌های داخلی می‌تواند پر شود. (Kamminga, op. cit, p. 7)

در این صورت، دولت‌ها باید برای رسیدگی به جنایات بین‌المللی بر مبنای صلاحیت جهانی اقدام کنند البته با در نظر گرفتن شرایطی، از جمله اگر دولت سرزمینی یا دولت متبوع مایل یا قادر به تحقیق و تعقیب نباشد و یا دیوان کیفری بین‌المللی در آن مورد اعمال صلاحیت نکرده باشد. بنابراین، متن اساسنامه و روح کلی حاکم بر آن، در تعارض با اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی به نظر نمی‌رسد، و رویه دولت‌ها نیز مؤید این امر می‌باشد. همانطور که نماینده دولت دانمارک در شورای امنیت درباره بحران دارفور تصریح

1. grave breaches

2. See: the Djajic and Jorgic Cases in Germany, the Saric Case in Denmark, the Javor and Munyeshayka Case in France and the G. Case in Switzerland. (Cassese, 2003, p. 297)

نمود که اعمال صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی و ارجاع وضعیت به آن بر اعمال صلاحیت جهانی دولتهای عضو تأثیری ندارد و جنایاتی نظیر جنایات جنگی و شکنجه همچنان توسط دولت‌ها قابل تعقیب هستند. (Security Council, 5158th meeting, 31 (March 2005, S/DV. 5158

اظهارات قاضی «الخصونه» در ضمن رأی ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ دیوان بین‌المللی دادگستری (کنگو- بلژیک) نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. بنابر نظر وی، با توجه به اصل صلاحیت تکمیلی مذکور در اساسنامه رم، این حق همچنان برای دولت‌ها محفوظ است تا پی‌گیر جنایات مهم باشند. دیوان نه تنها نخواهد توانست که به همه جنایات رسیدگی کند بلکه صلاحیتش شامل آن دسته از جنایات نمی‌شود که پیش از لازم‌الاجرا شدن اساسنامه ارتکاب یافته‌اند. از این رو لازم است تا دولت‌های ثالث خصوصاً (و نه منحصرأ) دولت متبوع متهم یا محل وقوع جنایات نیز عهده‌دار تعقیب متهمان باشند. (رنجبریان، همان، ص ۱۴۹)

اما در هر حال باید به عنوان یک واقعیت پذیرفت که توسعه اصل صلاحیت جهانی، به دلیل ماهیت فرعی یا ثانوی این اصل با محدودیت‌هایی مواجه است و بر همین اساس علی‌رغم اقدامات دولت‌ها در سالهای اخیر، همواره موانعی پیش روی دادگاه‌های ملی بوده است. این امر باعث شده که از رغبت و تمایل دولت‌ها برای اعمال این اصل صلاحیتی کاسته است.^۱

با وجود این، عده‌ای از حقوقدانان معتقدند که این جایگاه (فرعی بودن) صلاحیت جهانی تا حدودی قابل تغییر است و این بستگی به تصمیم دادستان دارد که: دولت‌ها را ترغیب کند تا بر مبنای صلاحیت جهانی به رسیدگی بپردازند، حتی هنگامی که در این اقدام منفعت کمی دارند یا اینکه ترجیح دهد که در صورت عدم اقدام دولت‌های دارای صلاحیت‌های سنتی، دعوی را در دیوان قابل پذیرش اعلام کند.

۱. برای نمونه، در اسپانیا، در ۲۵ فوریه ۲۰۰۳، دیوان عالی در قضیه «*Guatemalan generals*»، تفسیر مضیقی از صلاحیت جهانی ارائه و تأکید نمود که صلاحیت جهانی فقط بعنوان یک اصل فرعی (ثانوی) قابل اعمال است، خصوصاً اگر یک دولت ذی‌ربط دیگر (دولت سرزمینی یا متبوع) در اقدام علیه جنایت قصور ورزد. دیوان همچنین مقرر نمود که باید رابطه‌ای میان جرم خارجی و اسپانیا وجود داشته باشد، این رابطه می‌تواند اسپانیایی بودن برخی قربانیان و یا حضور مرتکب ادعایی در اسپانیا باشد. پس از این رأی، قاضی تحقیق «*Baltazar Garzon*» در قرار ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ برای بازداشت «*Ricardo Miguel Cavallo*» که بوسیله مکزیکی به اسپانیا مسترد شده بود، وجود دو رابطه مذکور را احراز نمود زیرا هم برخی از قربانیان جنایات *Cavallo* اسپانیایی بودند و هم وی در اسپانیا حضور داشت، در نتیجه اعمال صلاحیت جهانی توسط اسپانیا توجیه گردید. (Cassese, JICJ, 2003, p. 590)

مجمع عمومی دولت‌های عضو نیز ممکن است به هر دلیلی تصمیم به توسعه یا محدود کردن اختیارات دیوان کیفری بین‌المللی بگیرد، از جمله به دلایل مالی، سیاسی و... این تصمیم می‌تواند جایگاه نظارتی - تکمیلی دیوان را ارتقاء بخشد، به این ترتیب که فعالانه خود را صرفاً به عنوان یک مرجع ثانوی قلمداد و توسعه صلاحیت دادگاه‌های ملی را مطالبه نماید و دادستان با توجه به منابعی که در اختیار دارد نظارت مؤثری بر اقدامات تعقیبی دولت انجام دهد و در صورت لزوم از رسیدگی‌های ملی حتی بر مبنای صلاحیت جهانی، حمایت و پشتیبانی کند. (Arbour, op. cit, pp. 586-587)

بنابراین با وجود تصریح اساسنامه رم در مورد اولویت تعقیبات ملی، قطعاً در سال‌های آینده با افزایش فعالیت دادگاه‌های داخلی مواجه خواهیم شد تا از این طریق دولت‌ها مانع از بررسی موشکافانه دیوان کیفری بین‌المللی گردند و در این میان ممکن است اعمال صلاحیت جهانی نیز توسعه یابد و این امر در صورتی محقق می‌شود که دیوان شیوه‌ای را آگاهانه و توأم با احتیاط برای ترغیب دولت‌ها در گسترش و تقویت اعمال صلاحیت جهانی اتخاذ کند. این شیوه پیشنهادی می‌تواند توسط دادستان در رابطه با شعب و یا در دستور کار تحقیق و تعقیب دیوان تصریح شود یا ممکن است در زمینه سیاسی تری در مجمع عمومی دولت‌های عضو مطرح شود تا اعمال صلاحیت جهانی توسط دولت‌های عضو به طور مؤثر و با قوت بیشتر توسعه یابد. (Ibid, p. 587)

نتیجه‌گیری

افزایش ارتکاب جنایات بین‌المللی در چند دهه اخیر، اعضای جامعه بین‌المللی را در واکنش به این فجایع دردناک برانگیخته است و در این میان برخی دولت‌ها به صورت انفرادی و یا با توافق یکدیگر بر اساس اصل صلاحیت جهانی در مقام تعقیب و مجازات جنایات بین‌المللی برآمده‌اند.

البته اقدام انفرادی دولت‌ها به دلیل وجود برخی ملاحظات سیاسی نمی‌تواند چندان وسیع و مؤثر ارزیابی شود، اما با وجود این اهمیت شناسایی اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی و تلاش دولت‌ها برای اعمال آن نسبت به جنایتکاران بین‌المللی یک گام به پیش محسوب می‌گردد، زیرا به موجب این اصل یک دولت می‌تواند نسبت به تعقیب،

محاکمه و مجازات جنایاتی اقدام کند که در قلمرو آن یا توسط اتباع یا علیه ایشان ارتکاب نیافته‌اند.

موانع قضائی، قانونی و اجرایی پیش روی دادگاه‌های ملی، موجب شده که صلاحیت جهانی، چندان با استقبال دولت‌ها مواجه نشود و بنابراین واقعیت، اعمال این اصل تنها و بهترین راهکار برای مقابله با جنایات بین‌المللی قلمداد نمی‌گردد و قطعاً اقدام جمعی تعداد زیادی از دولت‌ها برای تدوین و تصویب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در این زمینه تأثیر بسزایی خواهد داشت.

نظام طراحی شده در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، اولویت را در رسیدگی به جنایات مشمول صلاحیت دیوان به دادگاه‌های ملی اختصاص داده و دیوان به عنوان نهاد مکمل نظام‌های قضائی ملی معرفی شده است. هدف این رویکرد اساسنامه رم به دادگاه‌های ملی به نظر می‌رسد که فعال نمودن و ارتقای نظام‌های ملی و هماهنگی آنها باشد. این امر در طی زمان دستاوردهای مهمی را در مقابله با جنایات بین‌المللی برای دولت‌ها به ارمغان خواهد آورد. چنان که ارتقای جایگاه اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی را از آن می‌توان انتظار داشت.

همچنین طرح جنبه‌هایی از اصل صلاحیت تکمیلی دیوان که ناظر بر تقویت ساختار نظام‌های قضایی و تقنینی دولت‌ها است تا حدودی ما را به آینده دیوان امیدوار می‌کند که بتواند زمینه را در افزایش اقبال دولت‌ها به اعمال اصل صلاحیت جهانی فراهم آورد. اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی و صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین‌المللی در حقیقت هدف واحدی را دنبال می‌نمایند و آن مقابله با بی‌کیفری جرائم بین‌المللی است. مأموریت دیوان کیفری بین‌المللی در نظارت بر اعمال صلاحیت‌های ملی باعث می‌شود که به تدریج رابطه‌ای موزون میان صلاحیت‌های ملی و بین‌المللی در تعقیب، محاکمه و مجازات جنایات بین‌المللی پدید آید.

خلاصه آنکه اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی چارچوبی اصولی و نهادی بین‌المللی برای نظارت بر اعمال اصل صلاحیت جهانی توسط دادگاه‌های ملی دولتهای عضو و حتی غیرعضو اساسنامه به ارمغان آورده است. اینکه چگونه و تا چه حد دیوان کیفری بین‌المللی

بسان آئینه‌ای شفاف تصویری روشن از اصل صلاحیت جهانی دادگاه‌های ملی انعکاس دهد و میزان کارایی آن اصل در مبارزه با جرایم بین‌المللی را بنمایاند در عملکرد و رویه قضائی دیوان مشخص خواهد شد و اندکی صبر باید، تا دیوان فرصت‌های مناسب در این زمینه را به کف آرد و آنگاه در مورد پرونده دیوان در این زمینه به قضاوت نشست.

فهرست منابع

- فارسی

- بیگزاده، ابراهیم. (۷۶-۷۷). «بررسی جنایت نسل‌کشی و جنایات بر ضد بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۲۲.
- خالقی، علی. (۱۳۸۳). «بلژیک و پایان ده سال رویای صلاحیت جهانی در جرایم بین‌المللی»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۶، سال سوم.
- خالقی، علی. (۱۳۸۱). «مقدمه‌ای بر مطالعه اصول حاکم بر صلاحیت کیفری در حقوق جزای بین‌الملل»، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۲.
- رنجبریان، امیرحسین. (۱۳۸۱). «قانون ۱۹۹۹-۱۹۹۳ بلژیک، رای ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ دیوان بین‌المللی دادگستری، صلاحیت کیفری جهانی در بوته آزمون»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۵۸.
- زمانی، سیدقاسم. (۱۳۸۱). «استقرار دیوان کیفری بین‌المللی: بیم‌ها و امیدها، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۲.
- (۱۳۸۳). «شورای امنیت و ارجاع وضعیت دارفور (سودان) به دیوان کیفری بین‌المللی، *مجله پژوهش‌های حقوقی*، شماره ۶.
- (۱۳۸۵). «صلاحیت جهانی: نقطه پایانی بر بی‌کیفری جرایم بین‌المللی»، *مجله ایرانی حقوق بین‌الملل (الکترونیکی)*، شماره اول.
- سیسیلیانوس، لیون الکساندر. (۱۳۸۶). «مسئولیت دولت در عدم پیشگیری و مجازات جنایت بین‌المللی، ترجمه دکتر سیدعلی هنجنی، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۴۶.
- فروغی، فضل... (۱۳۸۶). «اصل صلاحیت جهانی در حقوق کیفری داخلی و بین‌المللی»، رساله دکتری رشته حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تهران.

- کلیپ، آندره. (۱۳۸۴). «صلاحیت تکمیلی و صلاحیت متقارن در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، ترجمه مهدی حدادی، مجله فقه و حقوق، شماره ۶، سال دوم.
- میرمحمد صادقی، حسین. (۱۳۸۳). دادگاه کیفری بین‌المللی، نشر دادگستر، تهران.

- لاتین

- Abass, Ademola, (2006) “The International Criminal Court and Universal Jurisdiction”, *International Criminal Law Review*, vol. 6.
- Abi-Saab, George (2003) “The Proper Role of Universal Jurisdiction”, *JICJ*, No. 1.
- Amnesty International, **Universal Jurisdiction: 14 Principles on the Effective Exercise of Universal Jurisdiction**, May 1999, available at: <http://www.amnesty.org/library/index>.
- Arbour, Louis (2003) “Will the ICC have an Impact on Universal Jurisdiction”, *JICJ*, No. 1.
- Bekou, Olympia and Cryer, Robert(2007) “The International Criminal Court and Universal Jurisdiction: A Close Encounter”, *ICLQ*, vol. 56.
- Cassese, Antonio(2003) “Is the Bell Tolling for Universality? A Plea for a Sensible Notion of Universal Jurisdiction”, *JICJ*, No. 1.
- Cassese, Antonio(2002) “When May Senior State officials Be Tried for International Crimes? Some Comments on the Congo v. Belgium Case”, *EJIL*, vol. 13.
- Cassese, Antonio, Gaeta Paola and Jones, R.W.D John,(2002) *The Rome Statute of the International Criminal Court: A Commentary*, 2 vol. Oxford University Press.
- Cassese, Antonio (2008) **International Criminal Law**, Oxford University Press.

- Commission on Human Rights, Res. 2002/79 on Impunity.
- Graefrath, Bernhard,(1990) “Universal Criminal Jurisdiction and an International Criminal Court”, *EJIL*, vol. 67, pp. 67-88.
- Griffin, Mary,(2000) “Ending the Impunity of Perpetrators of Human Rights Atrocities: A Major Challenge for International Law in the 21st Century”, *IRRC*, No. 57.
- Human Rights Committee, General Comment no. 20 (Art. 7) of April 1992, UN Doc. CCPR/C21/Rev.1/Add. 3.
- Jianping, Lu and Zhixiang, Wang(2005) “China`s Attitude Towards the ICC”, *JICJ*, No. 3.
- Kamminga Menno, **Final Report on the Exercise of Universal Jurisdiction in Respect of Gross Human Rights Offences**, International Law Association, London Conference, 2000.
- Kleffner, Jann,(2003)“The Impact of Complementarity on national and Internatinal Criminal Law”, *JICJ*, No. 1.
- Kyriakakis, Joanna(2007)“Australian Prosecution of Corporations for International Crimes”, *JICJ*, No. 5.
- Meron, Theodor(2006) **Humanization of International Law The Hague Academy Of International Law**, Martinus Nijhoff Publisher, Hague.
- O`keefe, Roger(2004) “Universal Jurisdiction: Claryfying the Basic Concept”, *JICJ*, No. 2.
- Paper on some policy issues before the Office of the Prosecutor, 2003, available at: <http://www.icc-cpi.int/otp/otp-policy.html>.
- Philippe, Xavier(2006)“The Principles of Universal Jurisdiction and Complementarity: how do the two principles intermesh?”, *IRRC*, vol. 88,

No. 826.

- Princeton Project of Universal Jurisdiction Law (2001-2002), available at:
<http://www.princeton.edu/~lapa/unive-jur.pdf>.
- Rabinson, Mary, Forward of “**The Princeton Principles on Universal Jurisdiction**”, (2001-2002), available at:
<http://www.Princeton.edu/~lapa/unive-jur.pdf>
- Schabas, William(2000) *Genocide in International Law ‘The Crime of Crimes’*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Stahn, Carsten(2005) “Complementarity, Amnesties and Alternative Forms of Justice: Some Interpretative Guidelines for the International Criminal Court”, **JICJ**, No. 3.
- Terracino, Julio Bacio(2007) “National Implementation of ICC Crimes Impact on National Jurisdictions and the ICC”, **JICJ**, No. 5.
- **The Declaration on the Protection of All Persons from Enforced Disappearance**, GA. Resolution 47/133, UN Doc. A/47/49 (1992), 18 December 1992.
- **The Principle of Complementarity in Practice**, Informal Expert Paper, Group of experts /ICC-Office of the Prosecutor, 2003, available at:
<http://www.icc-cpi.int/library/organs/otp/complementarity.pdf>.
- Tuzmukhamedov, Bakhtiyar (2005), “The ICC and Russian Constitutional Problems”, **JICJ**, No. 3.
- Vandermeersch, Demein (2004) “The ICC Statute and Belgian Law”, **JICJ**, No. 2, pp. 133-157.